

و غیر منظم تر از کشت آبی است. حد متوسط بازدهی ۳ تا ۵ برابر بلز است که عبارت از ۱۵ کنتال به هکتار باشد<sup>۴۹</sup>. البته در صورتی که کود و کار کافی بوده باشد. این بازدهی نسبتاً بالا بی‌شبهه نتیجه بذرافشانی فشرده‌ای است که در این حدود معمول است. ولی آنجا که کود محدود و بذرافشانی مسکانه باشد بازدهی آشکارا تنزل می‌کند. هرگاه از دیمه زارهای کوهستانی و غیر ممتد - که امروز کلاً از میان رفته‌اند و ما بار دیگر از آن سخن به میان خواهیم آورد - بگذریم، وسعت اراضی دیمه در مجاورت واحدهای آبیاری شده بر حسب قراء مختلف سخت متفاوت است. در قرائی که به نسبت قواره خود از لحاظ آب درمضیقه‌اند (رینه مثلاً) دیمزارها وسعتی قابل توجه می‌گیرند. به عکس در دهکده‌هایی که آب فراوان در اختیار دارند و علی‌الخصوص درون دره‌ها، وسعت این قبیل اراضی را یانظیر اسک بسیار محدود می‌بینیم و یا مانند گزنک اصولاً به آنها بر نمی‌خوریم.

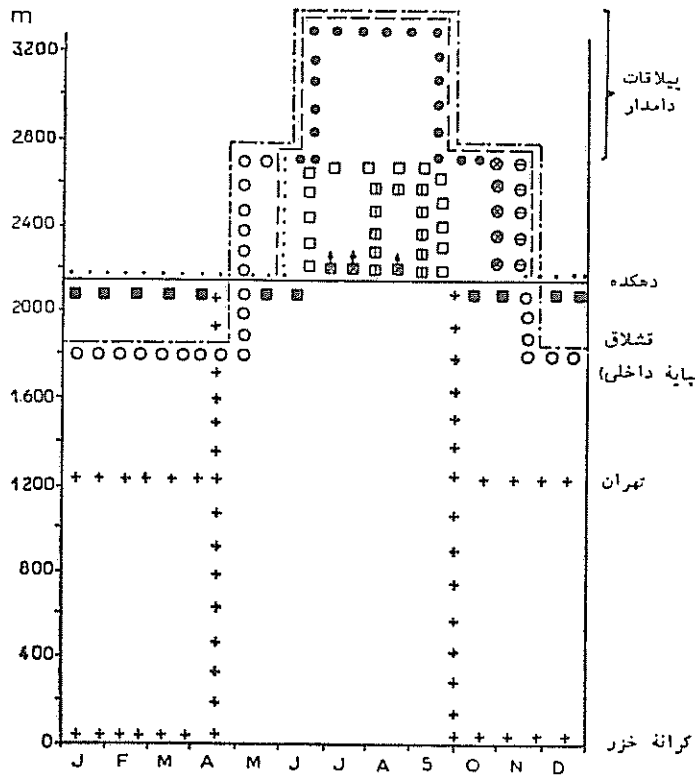
#### سوم - ساخت‌های زراعی و مناظر روستائی

قاعده عمومی در این منطقه قطعه قطعه بودن مزارع به صورت قطعاتی است بسیار نامنظم که در یکدیگر جا افتاده‌اند (وسعت متوسط هر قطعه بین ۳ تا ۴ آر است). هیچگونه طرحی که دال بر وجود نظم و سازمانی از پیش حساب شده در این واحدهای زراعی بوده باشد وجود ندارد و

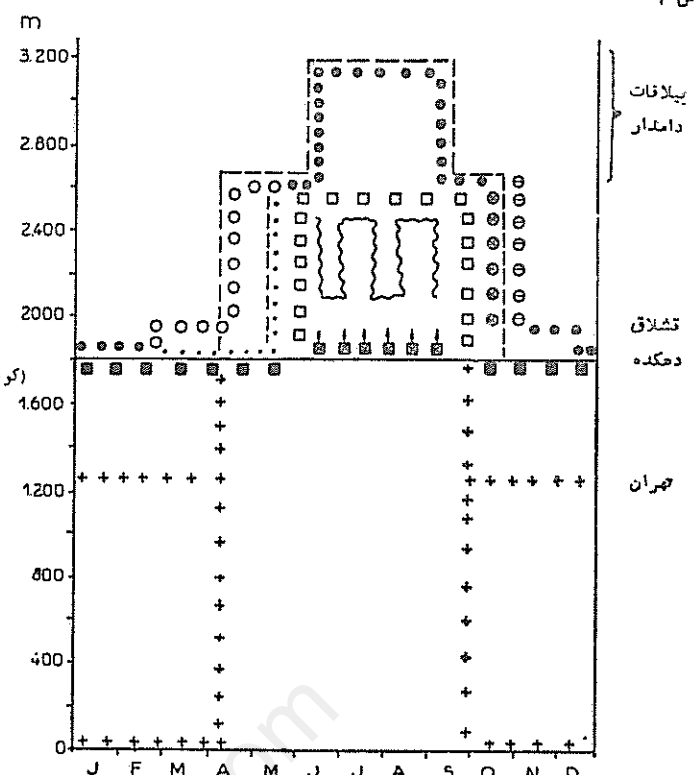
۴۹ - این ارقام نیز به نوبه خود از آنچه که در مقاله خانم بیون در مورد «ارتفاعات منطقه تهران» آمده است کاملاً بیشتر است. ولی باید بخاطر داشت که ارقام ما مربوط به زمین‌هایی است که در مجاورت قریه قرار دارد و از آنها به خوبی مواظبت می‌شود و بخصوص این که بذرافشانی آنها برتر انجام می‌گیرد.

پراکندگی قطعه زمین‌های متعلق به هر مالک از هیچ اصول معینی تبعیت نمی‌کند. این مسئله خود از جهت آبیاری دشواری‌های بزرگی ایجاد کرده است که لازم است هر چه زودتر از میان بر خیزد.

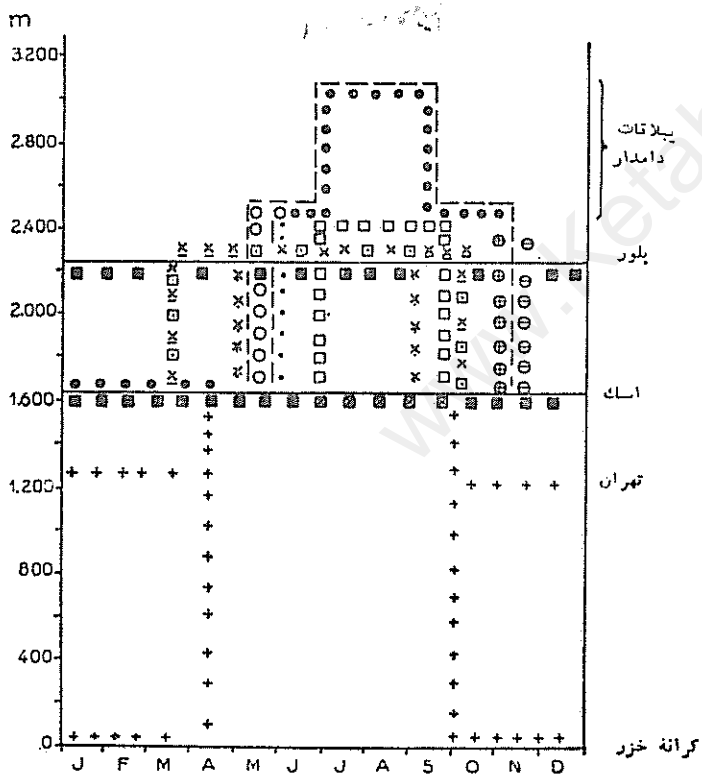
انجام امور بطور دستجمعی بی‌سابقه نیست. ولی در مرحله‌ای است که اساساً فعال نمی‌باشد. در فاصله برداشت محصول و بذرافشانی، به مدت دوماه دام‌های بزرگ‌ترا در مزرعه می‌بندند تا از ساقه‌های برجای مانده، که در این اوقات از سال زراعی منبع مهمی برای تأمین خوراک احشام است، استفاده کنند. در اوایل پاییز، پس از انجام بذرافشانی، احشام را از کشتزارها می‌رانند. دور کردن حیوانات از مزرعه، در مورد کشت یونجه که بذرافشانی آن در نخستین نیمه شهر پورماه آغاز می‌گردد زودتر انجام می‌گیرد. بنابراین برای مدتی کوتاه چرای آزاد احشام در سراسر مناطق زراعی مشاهده می‌شود. آنجا که مزارع به صورت ایوان در می‌آیند، بناچار در جابجائی حیوانات اشکالاتی ایجاد می‌گردد و چرای آزاد محدود می‌شود. معمول بر این است که مالکین دام‌های خود را در قطعه زمین‌هایی که به خود آنها تعلق دارد رها می‌سازند و حیوان به سختی می‌تواند از زمینی به زمین دیگر رود. با این همه هیچ نوع منع حقوقی که جابجائی حیوان را از قطعه زمینی به قطعه زمین دیگر محدود کند و هیچ پرچین و یا حصاری - سوای جدارهای پرشیبی که مزارع را از یکدیگر جدا می‌کند - وجود ندارد. پس از بذرافشانی کلیه حیوانات اراضی را ترک می‌گویند. این دوره کوتاه چرای آزاد به آبی‌زارها منظره مزارع باز (اوپن-فیلد) را می‌دهد و تنها در سراسر اشیبی حاشیه ایوان‌هاست که گیاهان خودرو بهر صورت بسط می‌یابند. در مرز کشتزارها درخت تاحدی فراوان است. ولی نهال‌های جوان را لازم است با دایره‌ای از بوته‌های خاردار محافظت



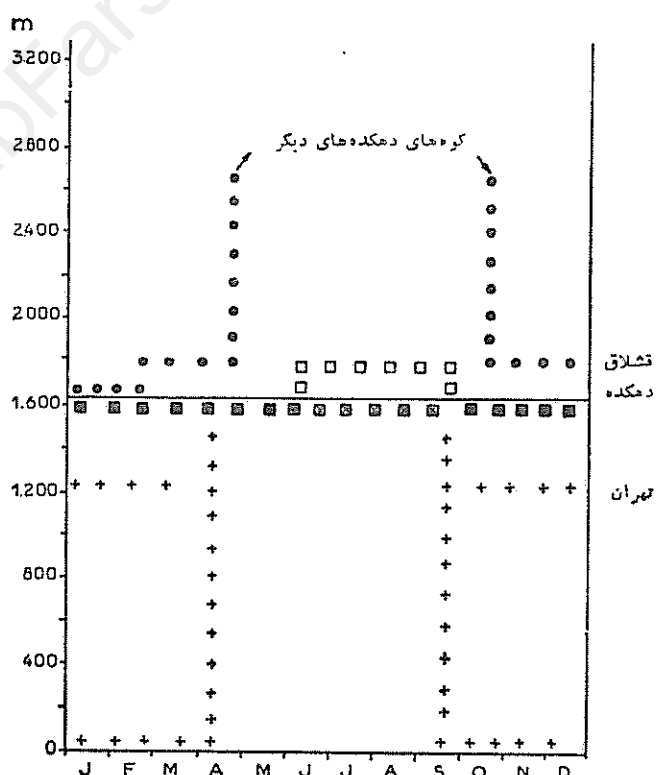
ریشه نمونه از تشلایق دوردست



گزنا: نمونه از تشلایق نزدیک



اسک - پلور: نمونه از کوهستان کشاورز



گزنا: ده بدون کوهستان

- |                                       |               |   |                                      |
|---------------------------------------|---------------|---|--------------------------------------|
| جمعیت دایمی                           | —————         | ● دام های کوچک (مجموع)                    | ■ دام های بزرگ (مجموع)               |
| دامداری که به کوچ تابستانی می پردازند | - - - - -     | ⊙ دام های کوچک شیری                       | ⊗ دام های بزرگ غیر شیری              |
| دامداری که به کوچ زمستانی می پردازند  | - · - · - · - | ⊖ دام های کوچک حیوانات عقیم               | ⊘ دام های بزرگ شیری                  |
| کوچ کنندگان کشاورز                    | x             | ○ دام های کوچک: رسته متعلق به مالکین بزرگ | □ دام های بزرگ که در کوچ شرکت دارند. |
| کوچ کنندگان بزرگ مالک                 | ⊗             | ● دام های کوچک: رسته متعلق به خرده مالکین | ⊞ دام های بزرگ باربر و کاری          |
| کوچ کنندگان خرده مالک                 | ⊗             |   | ⊟ مهاجرت روزانه                      |
| مهاجران کار                           | +             |   | ⊠ رنت و آمد منظم شبانان              |

زندگی کوه نشینی و آهنگ مهاجرت در لاریجان

کرد. هنگامی که بسبب فوریت انجام برخی دیگر از کارهای زراعی (نظیر جمع آوری علوفه در کوهستان) نخواهند بلافاصله محصول را بکوبند، بقله های گندم را در فضائی که اطراف آن را سنگ چین نموده اند از گزند حیوانات در پناه نگاه می دارند. بهر حال همه جا منظره عمومی از نوع مزارع بازاست.

بخلاف اراضی آبی، دیمزارها دقیقاً محصورند. قبلاً خاطر نشان کردیم که این زمین ها را هر ساله نمی کارند. بلکه پس از دو سال و یا سه سال کشت به مدت یک سال آن ها را رها می سازند. احشام نه تنها می توانند از ساقه های باقی مانده استفاده کنند بلکه زمین های تحت آیش نیز در اختیار آنهاست. بنابراین ضروری بوده است که اراضی کشت شده را، که با بی نظمی تمام در میان زمین های زیر آیش جای داشته اند، محصور سازند و این مهم منحصراً به وسیله سنگ چین هایی که بصورت دیوارهایی کوتاه درآمده اند انجام می شود. با این بیان، در برابر «اوپن فیلد» های زراعت آبی، که استقرار آنها بسبب دائمی بودن کشت و تجانس میان کشت های مختلف میسر گردیده است، نظام «بوکاز» (مزارع بسته) در دیمزارها پا گرفته است که ضرورت آن با فقدان کشت گسترده سالیانه توجیه می گردد.

#### ۴- زندگی دامداری و بهره برداری از کوهها

الف - دامداری کوهستانی و زندگی مبتنی بر پرورش دامهای کوچک بهره برداری از چراگاههای کوهستانی در واقع به منزله کمکی اساسی برای کشاورزی تنگ دامنه دره هاست<sup>۵۰</sup>. در دو جانب دره هراز، کوهها

۵۰- این مراتع سراسر منطقه کوهستانی را که به نحو مجیبی عاری از درخت است می پوشاند. هر چند که در ارتفاع ۲۰۰۰ تا ۲۷۰۰ متر جنگلی تنگ گسترده شده است که در آن سروهای

وعده گاه تابستانی گله هاست. در بخش خاوری، کوه زرد با مراتع محدود خود قرار دارد. در حالی که در بخش باختری، دماوند با گستره عظیم چراگاه های خود قطب جاذبه ای است که حوزه کشش آن کاملاً از محدوده مناطق مجاورش تجاوز می کند و به مناطق دوردست کشیده می شود. این امتیاز، بطوری که خاطر نشان ساختیم، در سراسر دامنه های جنوبی عوارضی بس ناگوار برای زندگی ده نشینی به بار می آورد. بی قرینگی در زندگی دامداری بدین طریق توجیه می گردد که کلیه قراء واقع در درون دره احشام خود را به حدود دماوند می فرستند و تنها در دهات بلند واقع در بریدگی کم شیب دامنه ها مانند نوا است که چراگاه های دماوند جاذبه خود را از دست می دهد و مراتع کوه های محلی جای آن را می گیرد. ولی مالکیت چراگاهها محدود است به دهات مجاور، به قریه های مرتفع واقع

→

کرهی پوشش نباتی غالباند. در این باره رجوع کنید به:

Bobek (H.), Die natürlichen Wälder und Geholzfluren Iran, Bonner Geographische Abhandlungen, 8, 1951, pp. 21-23.

در سپتامبر سال ۱۹۵۸، زمانی که ما از منطقه دیدن می کردیم، پوشش نباتی بسیار خشک بنظر می رسید. با این همه در کوه های رینه، در حدود ۲۷۰۰ متر ارتفاع، موفق به جمع آوری گیاهان زیر شدیم:

Artemisia splendens wild 'Cynodon dactylon L. ' Gauba ' Cousinia Keredjensis Bornm ' Convolvulus sp. ' Ferula galbaniflua (?) ' Dianthus sp. ' Dianthus stapfu Lemperg ' Marrubium sp. ' Marrubium polypodon Boiss ' Galium sp. ' Senecio sp. poa nemoralis L. ' Papaver orientale L. ' Onosma sp. ' Verbascum cheirantrifolium.

در بریدگی شیب دره‌ها و یابانه‌های عمیق دره‌های کوچک شعبات چپرودخانه هراز که جملگی در میان کوههای بلند محصورند. این چراگاه‌ها گاهی مانند رینه دور از قرانی که به آنها تعاقب دارد قرار گرفته‌است و برای وصول به آن باید لااقل سه ساعت پیاده‌روی کرد، و زمانی نظیر گینا بسیار نزدیک یعنی در فاصله دو تا سه کیلومتری است. با اینهمه گله‌ها الزاماً روزانه به ده باز نمی‌گردند. در مواردی چند حوزه آلپاژ تابستانی از نزدیکی دهکده‌های واقع در ارتفاعات آغاز می‌گردد. بطوری که پایین‌ترین حد مساکن تابستانی در دامنه‌های دماوند در ارتفاع ۲۲۸۰ متری در بالای گینا قرار دارد. از میان دهکده‌های واقع در عمق دره تنها اسک، و آنهم احتمالاً بسبب برتری سیاسی کهن ریشه خود، دارای مراتعی مخصوص به خود در کوهستان است که در حوالی پلور واقع شده‌است و بنام «قاضی مزرعه» نامیده می‌شود. قراء دیگر ناگزیر احشام خود را طی قراردادی خاص تحت مراقبت دهکده‌هایی قرار می‌دهند که در ارتفاعات سکنی گزیده‌اند و آمادگی بیشتری برای نگاهداری حیوانات دارند. برعکس موقعیت این دهکده‌ها در عمق کم تدره و دسترسی آنها به علوفه فراوانی که از آبی زارها بدست می‌آید موجب می‌شود که از توسل به رمه گردانی معکوس زمستانی به جانب کوهپایه احتراز شود. در صورتی که این نوع رمه گردانی، مشخصه بارز دهکده‌های مرتفع‌تر است. با این بیان دو تمایز کوچک در زندگی وابسته به دامداری این حدود می‌توان تشخیص داد: نخست خصوصیت دهکده‌های مرتفع و برخوردار از چراگاه‌هاست که در آنها زندگی دامداری به‌نهایت پیچیده‌است؛ و دیگر دهکده‌های واقع در عمق دره اصلی با خصوصیات و مکانیسم‌هایی ساده‌تر.

بهر تقدیر مشخصات اساسی تقویم تابستانی در تمام منطقه به هم شباهت دارد: در اوایل ماه مه نخستین صعود به جانب ارتفاعات صورت می‌گیرد. در این صعود گله‌های بزرگ مالکان شرکت دارند. اینان که از لحاظ ذخیره زمستانی علوفه همواره در مضیقه هستند در اعزام دامهای خود به جانب کوهستان شتابزدگی بسیار نشان می‌دهند. در عوض عزیمت رمه‌های خرده مالکان به جانب ارتفاعات عموماً در اوایل ژوئن آغاز می‌گردد و درباره‌ای مواقع تا بیستم این ماه به تعویق می‌افتد. مثلاً در اسک، در سال ۱۹۵۸، از قریب به ۲۰۰۰ راس بز و گوسفند فقط ۶۰۰ راس در اوایل آوریل کوچ تابستانی خود را به جانب ارتفاعات آغاز نموده بودند. فرود به جانب دره در نخستین روزهای ماه نوامبر انجام می‌گیرد و میش‌های شیرده قریب به ده روز زودتر از سایر حیوانات شروع به پائین آمدن می‌کنند. از سوی دیگر در تمام ییلاق‌های دماوند دوطبقه مشخص گیاهی از پس یکدیگر قرار گرفته‌اند: نخست چراگاه‌های بهاری و پاییزی که به هنگام صعود نزدیک به یک ماه و اندکی بیش از این مدت به‌موقع فرود گله‌ها در آنها توقف دارند و بعد چراگاه‌های فوقانی تابستانی که اقامت گله‌ها در آن به مدت سه ماه ادامه دارد. طول مدت اقامت در این چراگاه‌های فوقانی دقیقاً تابع میزان آبی است که از ذوب برف‌ها حاصل می‌آید. زیرا که در سنگ‌های قابل نفوذ آتش‌فشانی در این حدود تقریباً هیچ نوع چشمه‌ای تشکیل نمی‌گردد. در نخستین نیمه ماه سپتامبر، هنگامی که برف‌های سال پیش به کلی آب شوند، گله‌ها دوباره به اشکوب‌های تحتانی فرود می‌آیند. زیرا که در این قسمت هنوز معدودی چشمه وجود دارد. ولی آب این چشمه‌های کم‌شماره برای رفع نیاز کلیه حیوانات کافی نیست و لازم بوده است (همان‌طور که در کوه رینه مرسوم است) برای استفاده از آب نوبت

را رعایت نمود و در روزهایی که نوبت آب حیوانات نیست آنها را برای تأمین آبشان به حوالی لار فرستاد. در ییلاق گزنا تنها حیوانات بدون شیر به این اشکوب فوقانی صعود می کنند.

ورود دام های کوچک دهنشینان به چراگاه های فوقانی تابع مقرراتی سخت گوناگون است. ممکن است نظیر گزنا استفاده از این مراتع کاملاً آزاد بوده باشد و یا این استفاده آزاد محدود به حدودی شود (در مثل دررینه به نسبت هر فرد ۰۱ رأس دام می توانسته است از مراتع متعلق به ده استفاده کند) و بالاتر از این حدود صاحبان احشام ملزم به پرداخت حق مراتع باشند (دررینه در سال ۱۹۵۸، بر حسب ارزش بخش های مختلف چراگاه های تابستانی از لحاظ تقدیه دام، از هر رأس حیوان از یک تاسه تومان حق مرتع وصول شده است). و بالاخره این که کلیه حیوانات بدون توجه به شماره شان ملزم به پرداخت حق مرتع باشند (نظیر مورد اسك که در آن از هر رأس حیوان، برای فصل، یک تومان وصول می گردد). در مورد اخیر بره های سال که بامادرانشان به ارتفاعات صعود می کنند و تنها در اواخر ژوئیه برای همیشه از مادرانشان جدایی شوند، حق مالکانه ای نمی پردازند. به هر منوال با وجودی که کلیه حیوانات کوچک تابستانها رهسپار کوهستان می گردند زندگی دامداری تنها بخش محدودی از جمعیت را شامل می گردد (مثلاً در اسك تقریباً یک پنجم اهالی دست به کوچ تابستانی می زنند).

سازمان این زندگی وابسته به دامداری تابستانی بر اساس تفردی از نوع «کوهستان کوچک»<sup>۵۱</sup> استوار است، بدون این که این امر تنوع صور

۵۱- اصطلاح «کوهستان بزرگ» و یا «کوهستان کوچک» که نزد جغرافی شناسان مشهور است، مترادف با کوهستان بلند و یا کوهستان پست نیست. بلکه فرض از کوهستان در اینجا همان چراگاه است. «کوهستان بزرگ» عبارت از چراگاههای وسیع و گسترده است که متعلق

و گونه گونی شاخص های تحول را مستثنی ندارد. اکثریت مالکین متوسط-الحال یا خود به ییلاق می روند و یا انجام این مهم را برعهده تعدادی از افراد خانواده محول می سازند. مالکین بزرگ معمولاً چوپانی اختیار می کنند که دوشیدن حیوانات و تهیه کره را نیز تقبل می کند. و یا این که احشام گروهی از مالکین به صورت یک رمه واحد تحت مراقبت یک شبان قرار می گیرند و این شبان ممکن است خود نیز صاحب چند رأس دام باشد. در این حال بسیار اتفاق می افتد که تعدادی از اعضای خانواده مالک در ییلاق برای دوشیدن شیر باقی بمانند. ولی صورت رایج تر و تحول یافته تر آنست که شبان خود دوشیدن کلیه حیوانات را برعهده می گیرد و پس از این که شیر دام های هر یک از مالکان را به تفکیک دوشید آنها را جداگانه مبدل به کره می کند. بالاخره بصورت متکامل تر به قراردادهای چرای تابستانی برمی خوریم که به موجب آن چوپان حیوانات را طی تمام تابستان کاهلاً در اختیار می گیرد و آنها را به گله خود منظم می کند و در مقابل در آخر فصل، در برابر هر رأس میش شیرده نیم من (تقریباً ۱/۵ کیلوگرم) کره و مقداری پشم به مالک می پردازد. این نوع قراردادهای چرای تابستانی بخصوص مناسب حال مالکان بسیار کوچک قراء کوهستانی است که تنها صاحب

به بزرگ مالکان و یا جامعه ده است. کلیه رمه ها به یک چوپان مشترک سپرده می شود و در نتیجه لازمه این نوع زندگی جابجائی همه جمعیت روستائی نیست و زندگی «کوهستان بزرگ» تا حدودی از لحاظ خصوصیات به رمه گردانی شباهت دارد. برعکس در زندگی «کوهستان کوچک» چراگاه ها محقرتر هستند و بطور خانوادگی از آنها استفاده می شود. در این نوع معیشت عده نسبتاً قابل توجهی از خانواده ها همراه گله هایشان به ارتفاعات صعود می کنند و بناچار این نوع زندگی در بخشی از سال به چادرنشینی شباهت پیدا می کند. مترجم.

چند رأس دام هستند و ترجیح می‌دهند که به‌عوض این که خود به ارتفاعات کوچ نمایند این کار را به یک شبان بسپارند. در ییلاق گینا به‌گل‌های شامل ۲۰۰ رأس بز و گوسفند برخورد نموده‌ایم که متعلق به امین‌آباد از محلات آب‌گرم بوده است. از این ۲۰۰ رأس، ۱۰۰ رأس متعلق به خود چوپان و ۱۰۰ رأس دیگر متعلق به سایر مالکان بوده است.

در مورد قرائی که فاقد چراگاه هستند انعقاد قرارداد برای تابستانی عمومیت دارد و به‌صورت یک قاعده کلی درآمده است. قاعده رایج در این مورد آنست که یک مستاجر اصلی، که معمولاً در ده اقامت دارد، بخشی از مراتع یک قریه و یا مراتع خالصه را به‌اجازه می‌گیرد و سپس گله‌ها را از خارج در آن مستقر می‌سازد. این «انترپرونور» ناگزیر است که علاوه بر حق مرتع به مالک احشام حق مالکانه (معمولاً برای هر رأس گوسفند دو تومان در ۱۹۵۸) بپردازد و برای هر ۳۰۰ تا ۴۰۰ رأس دام یک چوپان اجیر نماید (در رینه به چوپان در سال ۱۳۰۰ تومان پرداخت می‌شد و در گزنا بر حسب تعداد دام ماهیانه بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ تومان پول به‌اضافه مقداری خواروبار و یک دست لباس و دو جفت کفش. گاهی حق الزحمه چوپان کلاً به‌جنس پرداخت می‌شود. یعنی در ازای نگاهداری هر رأس دام در تابستان یک من سه کیلویی گندم در نظر می‌گیرند). در مقابل چوپان متعهد می‌شود نا به‌ازای هر رأس میش نیم من (۱/۵ کیلوگرام) کره به «انترپرونور» تسلیم کند.

مفاد این قرارداد بر حسب سنوات و همچنین بر حسب شماره حیوانات و چگونگی وضع چراگاه‌ها از دهی به‌دهی دیگر تغییر می‌کند. با این حال برخی ضوابط ثابت در این میان مشاهده می‌گردد از جمله این که دهات واقع در تهره و یا در ساحل راست رود ترجیح می‌دهند که

دام‌های خود را به دهکده‌های واقع در بخش هموار بریدگی شیب جدار رود که معمولاً در مقابل آنها، منتهی در ارتفاعی بیشتر، قرار گرفته‌اند بفرستند. بدین‌گونه بوده است که در سال ۱۹۵۸، ییلاق گزنا محل اجتماع دام‌های گزنک، شنگلده، و کندلو بوده است و احشام مون و کلاس به ییلاق رینه می‌رفته‌اند و در ساحل راست رود، گله‌های بایجان در ده مقابل خود نوسو و رمه‌های کارود عموماً در ییلاق دلارستاق گرد می‌آمده‌اند. ولی گاهی عکس‌قضیه صادق نیست. مثلاً گله‌های گزنک بهمان نسبت که به کوه‌های اطراف گزنا می‌روند به‌جانب کوه‌های رینه و دلارستاق نیز رهسپار می‌گردند. واحشام نیکا واقع در ساحل راست رود، راه کوه‌های رینه و اسک و گزنار را در پیش می‌گیرند. کوه‌های مجاور اسک، دهی که در عمق دره منتهی بر سر راه‌های جنوب قرارداد، هر سال ۱۰۰۰ رأس دام متعلق به ساکنان کوهپایه و شهر دماوند و دهکده‌های مجاور یعنی احمدآباد و جیلیارد و یا کلان را می‌پذیرد.

گرچه تقریباً کلیه دام‌های کوچک در نقل و انتقال تابستانی به نسجی شرکت دارند در عوض بخش کوچکی از آنها زمستان را خارج از دهکده می‌گذرانند. آذوقه زمستانی این حیوانات عموماً عبارت است از ساقه غلات، یونجه و گیاهانی که ابتدای فصل گرم از دامنه کوه‌ها جمع‌آوری و به‌ده حمل می‌گردد. در عوض علوفه خشک برای حیوانات کاری و گاوان نر شخمی ذخیره می‌شود. و اما در رینه که دهی است مرتفع با منابع زمستانی ناچیز و قلمرو کوهستانی بسیار گسترده و احشام فراوان، نوعی زندگی نیمه‌شبانی زمستانی معکوس<sup>۵۲</sup>، با تقسیم اعضای خانواده،

۵۲- هرگاه نیمه‌شبانان مقیم دشت‌ها باشند واحشام خود را در فصلی از سال به‌جانب

در حدود کوهپایه تهران (در حدود عسلک، عباس آباد، ژندک واقع در غرب رودهن) بسط یافته است. این زندگی نیمه‌شبانی زمستانی در مراعی توسعه گرفته است که برای چرای زمستانی احشام مالکان بزرگداجاره شده است و در آن حیوانات تحت مراقبت یک‌شبان روزمزد و نظارت یکی از اعضای خانواده مالک قرار دارند. معذالك این چنین وضعی استثنائی است. می‌دانیم که کوهپایه تهران از قدیم‌ترین روزگار قرارگاه زمستانی چادر نشینان بوده است و تا اواخر سده نوزدهم عدم امنیت اجازه نمی‌داده است که احشام متعلق به جامعه‌های روستائی ده‌نشین را بتوان تنها در معیت شبانان به‌رمه‌گردانی واداشت. در مواضع دیگر ده‌نشینان غالباً به جستجوی مراتع زمستانی (قشلاقی) در عمق دره‌های محفوظ پرداخته‌اند. مثلاً در گزنا، (قشلاق) در ۶ کیلومتری قرار دارد و بخش اعظم دام‌های کوچک شب‌ها را در غارهایی که در دل کوه‌کنده شده‌اند به‌روزمی‌رسانند و بازگشت به آغل‌های ده پائین معمولاً به‌واسطه فصل سرد موقوف می‌شود. در گزنک گوسفندان در زمستان در مناطقی که محل تردد تابستانی دام‌های بزرگ است به‌چرا مشغول می‌شوند. ولی هر روز غروب هنگام به‌نزدیک‌ترین ده باز می‌گردند. و این وضع حتی در مورد دهات واقع در تهره نیز صادق است. در مراکز عمده جمعیت، احشام زمستان را یا در آغل‌ها و یا در غارهای کوهستانی می‌گردانند و تا آنجا که مقدور باشد همواره ترجیح داده می‌شود که حیوانات را زمستان‌ها به غارهای کوهستانی، که استفاده

→

ارتفاعات کوچ دهند زندگی نیمه‌شبانی را «مستقیم» گویند. ولی هرگاه اتانمگاه دائم اینان در کوهها باشد و حیوانات به‌ضرورت، راه سرزمین‌های پست‌تر را در پیش گیرند زندگی نیمه‌شبانی را «معکوس» نامند. مترجم.

از آنها در این حدود رسمی قدیمی است، بفرستند<sup>۵۳</sup> غارها معمولاً گرم‌تر از آغل‌ها هستند. در آنها کله دامی کمتر وجود دارد و در برابر تعرض جانوران درنده مانند گرگ و پلنگ محفوظ‌تراند. با این همه لازم است تا طبیعت خاك با ایجاد این نوع غارها سازگار باشد. تشکیلات آتش‌فشانی، که حفر غارهایی از این قبیل در آنها به‌سهولت امکان‌پذیر است، به‌سبب سستی فوق‌العاده دائم در معرض تخریب قرار دارد. آهک‌های نرم رسوبی متکی بر تشکیلات آتش‌فشانی از نوع لیاسیک و ژوراسیک، بیشتر بدر منظور فوق می‌خورند. غالب آغل‌های زیرزمینی در این آهک‌ها و به‌صورت مجموعه‌هایی که کاملاً مجزا از خانه قرار گرفته است. در نیاک، سراسر یک جدار عظیم آهکی را بدین صورت سوراخ سوراخ کرده‌اند (عکس VIB).

۵۳- بیوز Buhse در سال ۱۸۴۸ در اسک به‌وجود این‌گونه آغل‌ها اشاره می‌کند. چنین ملاحظاتی را در ۱۸۴۰ در نوشته‌های بروکش Brugsch و استک Stack، در مورد رینه هم می‌بینیم. مسکن مفااره‌ای که در جدارهای پرشیب دامنه‌ها تعبیه می‌شده‌اند و امروز متروک مانده‌اند، هم‌اکنون در سراسر دره هراز پراکنده است و اهالی به آنها عنوان «مقبیره‌گیرها» را داده‌اند. نگاه کنید به:

Frézel, Notice Sur le Ghilan et le Mazanderan, in Jaubert (P. A.), Voyage en Arménie et en Perse fait pendant les années 1805 et 1806, Paris, 1821, p. 457; Wibraham, Travels in the Transcaucasian Provinces of Russia, Londres, 1839, p. 473; Baker op. cit., p. 112; E. Crawshay - Williams, Rock dwellings at Raineh, Journal of the Royal Asiatic Society, 1904, pp. 551-52 et 1906, pp. 217-20; Noel (J. B.) A reconnaissance in the Caspian provinces of Persia, Geogr. J., 1921 (I) pp. 401-418; cf. p. 403.

در رینه، غارها که همچنان از مسکن مجزا هستند<sup>۵۴</sup> در بخش رسوبی جنوب دهکده قرار گرفته‌اند. در حالی که در بخش شمالی بر روی رسوبات متخلخل آغل‌ها را چسبیده به مسکن انسانی و در سطح زمین گسترده می‌بینیم و با بصورتی قرار دارند که اندکی در خاک فرو رفته‌اند. برای نگاهداری علوفه یا از انبارهای کوچکی استفاده می‌شود که معمولاً در کنار غارها ساخته می‌شوند، یا اصولاً غاری جداگانه به این منظور اختصاص می‌یابد و یا در انتهای غاری که به نگاهداری حیوان اختصاص دارد فضائی را بدین منظور به وسیله دیوار کوچکی از بقیه غار جدا می‌کنند. در بناهای مفصل‌تر علوفه معمولاً بر روی سقف طویله در معرض هوای آزاد قرار دارد (عکس VA). بهر تقدیر از آغاز فصل بهار دام‌ها دیگر شب‌ها را در آغل‌ها نمی‌گذرانند، بلکه اغلب در آستانه سرپناه‌ها جمع می‌شوند.

#### ب - دام‌های بزرگ :

دام‌های بزرگ در زندگی دامداری ناحیه نقش کوچکی به عهده دارند. اصل رایج در این مورد تقسیم این دام‌هاست به دودسته دام‌های بزرگ بدون شیر، که به ارتفاعات بلند صعود می‌کنند، و دام‌های بزرگ شیرده، که به مسافتی نه‌چندان دور می‌روند و تقریباً تمام شب‌ها به دهه‌باز می‌گردند. آهنگ مهاجرت تابستانی دام‌های بزرگ بدون شیر عموماً به دام‌های کوچک شباهت دارد. البته با این تفاوت که مهاجرت در مسافت کوتاه‌تری صورت می‌گیرد. در رینه صعود این دام‌ها به ارتفاعات در اواسط ژوئن آغاز می‌گردد و دام‌ها در اواسط سپتامبر، یعنی پس از برداشت محصول

۵۴- استک Stack، در صفحه ۱۷۶ کتاب خود از غارهای سخن می‌گوید که نه تنها

به منظور آغل گوسفند از آنها استفاده به عمل می‌آمده است بلکه معمولاً محل سکونت آنها نیز بوده است. امروز هیچ‌گونه قرینه‌ای که دلالت بر سکونت انسان در غارها کنند در دست نیست.

بده باز می‌گردند. حیوانات باربر (مانند اسب و قاطر) نیز معمولاً در این مهاجرت تابستانی شرکت دارند، منتهی دوره کوچ آنها کوتاه‌تر (در حدود یک ماه) و مقارن دروی محصول و قبل از آغاز خرمن‌کوبی است. این درست زمانی است که نیاز به کار حیوانات باربر به حداکثر می‌رسد و با پیش‌بینی همین دوره هجوم کار است که دام‌ها را برای تجدید قوا به کوهستان می‌فرستند. نیکولاس Nicolas و فیلیپی Filippi در سال ۱۸۶۲ وکال - روزنبرگ Call - Rosenberg در ۱۸۷۶، اشاره می‌کنند که در ارتفاعات دماوند به دام‌های باربر دهکده آب‌گرم برخورد نموده‌اند. فیلیپی در ۹ اوت وکال - روزنبرگ در ۲۸ ژوئیه شاهد صعود دام‌های باربر به کوهستان بوده‌اند. بخصوص این آخری در ارتفاعات بسیار بلند و در محلی که بنام بومه‌چال پائین معروف بوده به دام‌های باربر دهکده آب‌گرم بر می‌خورد و این مرتع ظاهراً همان است که نیکولاس به نام بشمال ذکر کرده است. دهکده‌های واقع در تدره که فاقد چراگاه‌های کوهستانی هستند دام‌های بزرگ غیرشیری خود را، نظیر دام‌های کوچک، به ساکنان سایر دهات می‌سپارند. بهر حال چراگاه‌های تابستانی که محل تردد این دام‌های بزرگ غیرشیری است به‌طور کلی در ارتفاعات پائین‌تر از مراتع مورد استفاده دام‌های کوچک قرار دارد. در گزنک، مراتع بیلاقی دام‌های بزرگ غیرشیری، بعنوان مراتع قشلاقی مورد استفاده گوسفندان است و از ده تا این مراتع تقریباً باندازه ۵/۱ ساعت پیاده‌روی فاصله است. و اما دام‌های بزرگ شیری که ناگزیر باید هرغروب برای دوشیدن به آغل مراجعت کنند تنها در مراتعی رفت و آمد دارند که کاملاً نزدیک بوده واقع شده است. مراجعت روزانه دام بزرگ شیری، حتی در رینه که حیوان هر روز به کوه می‌رود و ناگزیر دو ساعت در صبح و دو ساعت به هنگام غروب رادپیمائی



می‌کند مرسوم است .

تمایز اساسی میان این دو مقوله ازدامداری و از لحاظ حفاظت از دام‌هاست . دام بزرگ شیری که در فاصله کمی از اراضی مزروعی به چرای مشغول است همواره تحت مراقبت قرار دارد . غالب اوقات وظیفه مواظبت از دام به عهده شبانی است که همه دام‌های ده را سرپرستی می‌کند (تنها معدودی از قراء کوچک مانند نیلک که تعداد دام‌های آنها به اندازه‌ای نیست که استخدام شبان مقرون به صرفه باشد کماکان به نظام حفاظت خانواده‌ای از دام‌ها وفادار مانده‌اند) . شبان وظیفه نگاهداری از دام‌ها را عملاً از بهار ، یعنی از زمانی که حیوانات می‌توانند آغل‌ها را ترک گویند، تقبل می‌کند . و این زمان در ارتفاعات بلند معمولاً دیرتر شروع می‌شود (در رینه در اواخر مه و در گزنک که در تهره جای دارد دام‌ها در آخر آوریل از آغل‌ها خارج می‌شوند) و این وظیفه تا زمانی که دام‌ها در کوه هستند ادامه دارد . ولی پس از بازگشت حیوانات از کوه که معمولاً پس از برداشت محصول صورت می‌گیرد و دام‌ها می‌توانند در مزارع دروشده به چرای آزاد بپردازند دیگر نیازی به خدمت چوپان نیست و نگاهداری از دام‌ها تحت نظمی معین قرار ندارد . در طول فصل زراعی شبان را یکبار دیگر ، پس از دانه‌افشانی ، به مدت یکماه ، یعنی تا زمانی که نزول سرما حیوانات را به آغل‌ها نکشانده است ، استخدام می‌کنند . سراسر زمستان را حیوان در فضای پوشیده آغل بسر می‌برد (نگاهداری دام‌ها در زمستانها در میان غارها هرگز سابقه نداشته‌است) . و اما گاهی از اوقات دام‌های بزرگ غیرشیری بدون محافظ در بیلاق بسر می‌برند . این وضع را بخصوص در ده رینه که در آن دام‌هایی از این قبیل کاملاً به خود واگذار شده‌اند می‌توان مشاهده کرد . در گزنک این دام‌ها را هر روز غروب در

فضائی محصور قرار می‌دهند و این وظیفه معمولاً به عهده شبانی است که با دام‌های شیری خود در طول روز به این حدود می‌آید . در جاهای دیگر، مثلاً در اسک و در نوا ، گاهی این دام‌ها را در گله‌هایی جداگانه به شبانی می‌سپارند و در این صورت بسیار اتفاق می‌افتد که میان این شبان و شبانی که دام‌های شیری به او واگذار شده‌است توافقی صورت می‌گیرد . مثلاً در گزنا شبان دام‌های شیری و شبان دام‌های غیرشیری هر روز یکبار جای یکدیگر را می‌گیرند (البته وظیفه شبان دام‌های شیری ، از آنجا که شبانه به ده باز می‌گردد، بسیار دلپذیرتر از شبان دام‌های غیرشیری است که ناگزیر است شب را در کوهستان بیتوته کند) . این دو گله پس از سپری شدن چرای تابستانی بایکدیگر یکی می‌شوند و در روزهای آفتابی زمستان ملی‌الخصوص در دهکده‌های واقع در تهره، در کنار هم به چرای می‌پردازند .

بهر حال شماره دام‌ها در این دهکده‌ها به اندازه‌ای نیست که بتواند چیزی جز عایدی بسیار ناچیز نصیب شبانان کند (در ده ۵۰ خانواری گزنک ۲۵ رأس دام شیری و ۴ رأس دام غیرشیری، در ده ۱۰۰ خانواری گزنا به طور کلی ۱۵۰ رأس دام و در ده ۴۰۰ خانواری رینه، ۸۰ رأس دام بزرگ شیری و ۴۰ رأس دام غیرشیری وجود داشته‌است) . در گزنک واقع در تهره ، دستمزد شبان‌ده در ازای ۶ ماه مراقبت از گله ۵/۵ من گندم است . در رینه به شبان برای مراقبت تابستانی ۴ من گندم و برای مدت کوتاه پاییز به ازای هر رأس دام یک تومان پول می‌پردازند که در مجموع اندکی کمتر از گزنک است .

بنابراین ، تقویم دامداری مبتنی بر پرورش دام‌های بزرگ میسر پیوستگی بسیار قوی میان این نوع فعالیت و زندگی ده‌نشینی است . در حالی که این همه پیوستگی را میان ده‌نشینی و پرورش دام‌های کوچک

نمی‌توان باز جست. گرچه به برکت توافقی دستجمعی، اهالی هرده توانسته‌اند با بخدمت گرفتن یک شبان مشترک مسأله حفاظت از دام‌ها را سامان دهند در عوض هیچ‌نوع قرارداد فردی در مورد چرای حیوانات شیری وجود ندارد و زندگی دامداری در این مورد خاص محدود و تنگ دامنه باقی مانده است. در صورتی که در مورد پرورش دام‌های کوچک، اقتصاد «کوهستان کوچک» خوشبختانه با وجود اجاره‌نامه‌هایی که ناظر بر چگونگی استفاده از مراتع و خودگواه بر نوعی اصلاح ریشه‌ای بوده تصحیح گردیده است

۳- مهاجرت‌های زمستانی و جامعه ده‌نشین :

الف - مهاجرت زمستانی به‌جانب دریای مازندران در گذشته و حال

از روزگاری بس‌دراز ساکنان این مناطق مرتفع زمستانها، یعنی در فصل مرده‌زراعی، در جستجوی اندکی درآمد اضافی راهی دیار دیگر گردیده‌اند. انگیزه این‌گونه مهاجرت‌ها مختلف بوده است. از جمله دلایلی که قادر است لزوم این مهاجرت‌ها را توجیه کند نامرغوب بودن اراضی قابل کشت و علی‌الخصوص آبی زارهاست، محدود بودن شماره دام‌هاست بر اثر فقدان علوفه کافی در زمستان و همچنین بر اثر خصوصیت استثنائی رمه‌گردانی معکوس که تنها بخش کوچکی از اعضای خانواده را به مهاجرت تابستانی دام‌ها پیوند می‌داده است و بالاخره نادر بودن دستورزی‌های زمستانی است که خود متأثر از ضعف داد و ستد مواد خام اولیه بوده است و این‌که همواره ترجیح داده می‌شده است که دستورزی‌ها در محل تولید مواد اولیه متمرکز گردد (از میان دهکده‌های واقع در دامنه‌های شمالی دماوند تنها یک‌دهه، یعنی کُرف، بوده است که به‌سبب کارگاه‌های نم‌مالی خود اشتهاری داشته است. تازه‌کرفی‌ها هم قسمت عمده این فعالیت خود

را به‌هنگام مهاجرت زمستانی، در شهرهای مازندران و در تهران و ورامین انجام می‌دهند. در بقیه دهات دره‌ها از بیشتر مفرش‌های نمدی بوسیله مازندرانی‌ها و بخصوص نوری‌هایی که به این حدود می‌آیند تا از پشم‌های محلی استفاده کنند تهیه می‌گردد). بهمان نسبت که کوهپایه‌های تهران، به‌سبب محدود بودن دامنه فعالیت‌های ده‌نشینی در آن، تا این اواخر که توسعه روزافزون جاذبه پایتخت مناطق اطراف را تحت الشعاع قرار داده، برای کوه‌نشینان مهاجر کشش چندانی در بر نداشته است در عوض کرانه‌های دریای مازندران، یعنی سرزمین‌های فعال کشاورز، که در آن اعتدال هوا موجب طولانی‌شدن فصل زراعی است و آبیاری شالیزارها و احداث درختکاری همیشه سطح نیاز به کار انسانی را در فصل زمستان بالا می‌برد، بی‌شبهه از قدیم‌ترین ایام مهاجران کوه‌نشین را به سوی خود جاب می‌کرده است. مهاجرت کوه‌نشینان به‌جانب کرانه‌های دریای مازندران از دوران معاصر، یعنی از هنگامی آغاز می‌گردد که سیاست شاهان صفوی از قرن هفدهم سبب ازدیاد تدریجی جمعیت مازندران گردیده است و پاره‌ای از قسمت‌های این سرزمین را که تا آن‌زمان کشت ناشده و وحشی بوده مورد توجه قرار داده است<sup>۵۵</sup>. بهر حال شاهد صادقی که گواه بر وجود مهاجرتی

۵۵- بررسی سیر تحول جمعیت‌پذیری در مازندران البته از حوصله این مقاله بیرون است.

ولی بهر حال بکامر قطعی است و آن این‌که در تاریخ جمعیت‌پذیری مازندران در هیچ دوره‌ای سرفتی چشمگیر مشاهده نشده است و جمعیت مازندران همواره در توسعه‌ای مداوم بوده است. یکی از اساسی‌ترین عوامل این توسعه مرهون سیاست شاه‌عباس اول در قرن هفدهم بوده است.

نکته کنید به :

Les Voyages de Pietro Della Valle, Paris, 1663, t. II, pp. 239-242.

قدیم میان ارتفاعات اطراف هراز و سواحل دریای مازندران است وجود این رسم معمول در میان مردم آمل است که از اوایل سده نوزدهم، در ابتدای تابستان شهر خود را ترک می‌گفته‌اند تا فصل گرم را در بیلاقیات واقع در کوه‌های اطراف بگذرانند. این ارتفاعات، که مردم آمل تنها در ابتدای زمستان از آن باز می‌گشته‌اند، جز بیلاقی ارتفاعات هراز نبوده است.<sup>۵۶</sup> اوشه - الواء، در سال ۱۸۳۷، نخستین توصیف دقیق را از مهاجرت زمستانی در منطقه - که به عقیده او مهاجرتی عمومی بوده است - بدست می‌دهد: «سرمای زمستانی در آنجا بسیار شدید است ... بنابراین تقریباً تمام ساکنان منطقه، فصل سرد را به حدود مازندران فرود می‌آیند و تنها معدودی در ده باقی می‌مانند و در آنجا زندگی غمگانه‌ای را می‌گذرانند»<sup>۵۷</sup>. بروگش در ۱۸۶۰ می‌نویسد که ساکنان اسک تنها به هنگام نوروز به ده خود بازمی‌گردند و سراسر زمستان را در مازندران می‌گذرانند.<sup>۵۸</sup> ناپیر در ۱۸۷۴ می‌نویسد که از ۴۰۰۰ خانوار (؟) ساکن ایالت، سه چهارم زمستان را به جاگه آمل می‌روند. او در ۱۶ دسامبر، ده اسک را تقریباً خالی از سکنه یافته است.<sup>۵۹</sup> در عوض باکر در ۲۱ اوت ۱۸۷۳ همین وضع را در شهر آمل دیده است زیرا که ساکنان این شهر به کوه‌های اطراف

Fraser (James B.), Travels and adventures in the Persian Provinces on the southern banks of the Caspian Sea, Londres, 1826. p. 104, Trézel, in P.A. Jaubert cit., op. cit., p. 442.

Aucher-Eloy, op. cit., p. 448 -۵۷

Brugsch, op. cit., I, p. 295. -۵۸

Napier, op. cit., p. 127 ss. -۵۹

رفته‌اند.<sup>۶۰</sup> چند سال بعد برزفورد لوات Beresford Lowett<sup>۶۱</sup> می‌نویسد که اسک را در زمستان از جمعیت تهی یافته است.<sup>۶۱</sup> در همین اوان کال - روزبرگ در حین عبور از این منطقه، از وسعت مهاجرت زمستانی ناحیه مطلع گردیده است.<sup>۶۲</sup> در ابتدای قرن بیستم، رابینو عده مهاجران را ۳/۴ کل جمعیت ناحیه تخمین می‌زند.<sup>۶۳</sup> با این همه باید متذکر شد که این جریان مهاجرتی قبل از همه شامل حال مرتفع‌ترین و پرجمعیت‌ترین دهات ویا آبنالی می‌گردیده است که از لحاظ زمین‌های قابل کشت از همه محروم‌تر بوده‌اند. جمعیت فوق‌العاده اسک در قرن نوزدهم احتمالاً اهمیت ویژه مهاجرت این شهر را در این دوره توجیه می‌کند. در حالی که در گزنک، ده کوچک واقع در دهه بایونجه زارهای حاصلخیز، مهاجرت دیرتر از اسک آغاز گردیده است. و تقریباً به سی سال اخیر می‌رسد. حمل و نقل به وسیله قاطر، که از قدیم‌ترین ایام با مهاجرت به جانب دریای مازندران و تجارت برنج و ذغال چوب مازندران به سوی تهران همراه بوده است، تقریباً از ربع قرن پیش منسوخ گردیده است. با این همه فرود زمستانی به جانب سرزمینهای پست سواحل دریای مازندران که امکان اعتبار خود را حفظ کرده است و به اشکال گوناگون ظاهر می‌شود. معذالک بندرت اتفاق می‌افتد

Baker, op. cit., p. 114. -۶۰

Beresford Lowett, Itinerary notes of route surveys in Northern Persia in 1862, Proceedings of the Royal Geographical Society, Londres, 1883, pp. 57-84; cf. p. 65.

Call - Rosenberg, op. cit., p. '26. p. 126. -۶۲

Rabino, op. cit., p. 40. -۶۳

که ساکنان مناطق مرتفع، در مازندران صاحب اراضی مزروعی بوده باشند در نهایت می‌توان به چند مورد اتفاقی اشاره کرد و آنهم مورد اشخاصی است که تابستان‌ها را در کوه می‌گذرانند و مراقبت از مزارع برنج و پنبه خود را به عهده خدمه خویش واگذار می‌کنند. در مقابل بسیاری کسانی که در پائین، یعنی در مازندران، صاحب خانه و محوطه محصور هستند و می‌توانند در آن دام‌های بزرگ خود، یعنی یک یا حداکثر دو گاو و دام‌های باربر (اسب و قاطر) خود را نگاه دارند و با خرید کاه برنج غذای آنها را تأمین کنند، بسیاری از این اشخاص در آن پائین دادوستد کوچکی دارند و در غالب موارد به نوعی دست‌ورزی اشتغال می‌ورزند. بسیاری دیگر، که در موقعیتی نامناسب‌تر بوده‌اند، و فاقد مسکن ثابت هستند به عنوان خدمه خانگی استخدام می‌شوند و به کار کشت برنج و یا مرمت نهرهای آب مشغول می‌گردند. گاهی در میان مردم برخی از دهکده‌ها به نوعی حرفه تخصصی می‌توان برخورد کرد. در دوده دو گانه و نزدیک بهم یعنی گزنا (واقع در بالا) و گزنک (واقع در پائین)، مردم ده اول غالباً فروشنده بوده و در آمل به دادوستد اشتغال دارند و ساکنان ده دوم، که در اقدام به مهاجرت بطوری که متذکر شدیم کم سابقه‌اند، عموماً به عنوان کارگر ساده کشاورز به کار می‌پردازند. این تضاد مشهود را همواره میان زندگی افرادی که از روزگاری بس‌دراز به مهاجرت پرداخته‌اند و از این رهگذار صاحب مقام و آلاف والوف شده‌اند و اشخاصی که هنوز به صورت یک توده پرنوسان با مقتضیات زندگی جدید خو نگرفته‌اند، می‌توان مشاهده نمود. تاریخ عزیمت، در رابطه با امکانات فردی کار در دشت مازندران، بی‌نهایت متنوع است. با این همه آهنگ عملیات کشاورزی در بالا، موعده عزیمت را معین می‌کند. حرکت به جانب پائین به‌طور معمول در اواخر سپتامبر آغاز

می‌گردد. در حالی که بازگشت به بالا به نیمه دوم ماه آوریل موکول می‌شود. اما زمانی که امید کسب درآمدی بیشتر وجود داشته باشد، مهاجران ترجیح می‌دهند که مدتی طولانی‌تر در پائین بمانند و در عوض کسی را به جای خود برای انجام کارهای ابتدائی مزرعه، از قبیل لارویی نهرها و مراقبت از امر آبیاری در آن بالا بگمارند. در مرحله آخر به نوعی مهاجرت دائم می‌رسیم که در آن فعالیت‌های اساسی در پائین، یعنی در مازندران مستقر می‌شود. ولی وجود یک خانه و مقداری زمین، پیوند مهاجر را با دهکده بالا کماکان حفظ می‌کند و او هر سال به هنگام برداشت محصول برای چند هفته تعطیل و تسویه حساب با رعیت عازم ده بالا می‌گردد. اهمیت اساسی این جریان مهاجرتی را در ازدیاد جمعیت مناطق پست مازندران می‌توان در این واقعیت دید که از ده طایفه بزرگ ساکن آمل، پنج طایفه نام دهات لاریجان (اسک، رینه، ایرا، نیاک و شاهان دشت) را بر خود دارند و ۱/۶ از اهالی بنام دلارستانی مشهورند<sup>۶۴</sup>. اطلاعات مربوط به واسط سده نوزدهم نشان می‌دهد که از میان خارجیان مقیم ایالت ساحلی مازندران ۱۶۴ شخصیت لاریجانی وجود داشته‌است<sup>۶۵</sup>.

اقامت‌گزیدن دائم در مازندران، که پدیده‌ای قدیم و دنباله‌دار بوده است، و پیدایش جریانهای مهاجرتی جدید به سوی تهران - که در آینده از آن سخن خواهیم گفت - با مال منجر به محدود شدن سیر مهاجرت

۶۴. Rabino, op. cit., p. 36.

۶۵. Melgunof (G.), Das südliche Ufer des Vaspischen Meeres,

Leipzig, 1868, 334, pp.; et. p. 213.

زمستانی به جانب سواحل دریای مازندران گردیده است. مهاجرت‌های کنونی از لحاظ اهمیت از هیچ جهت به پای مهاجرت‌هایی که سفرنامه‌های مسافریین خارجی در قرن نوزدهم به وجود آنها گواهی می‌دهد، نمی‌رسد. به نظر می‌رسد جمعیتی که در سواحل مازندران برای همیشه سکونت اختیار کرده‌اند نصف (رینه و طهنه) یا نائث (نوا) و یا یک ششم (گزنگ) جمعیت دهات را تشکیل داده است. از اسك بایستی ربع جمعیت بطور دائم در مازندران اقامت گزیده باشد. قطع مناسبات میان سرزمین‌های پست پائین و موطن اصلی واقع در ارتفاعات، صرفاً زائیده يك ضرورت اقتصادی بوده است. اگر که دام‌های بزرگ و یا دام‌های باربر، همانطور که یادآور شدیم، گاهی از اوقات در مهاجرت زمستانی به جانب دشت مازندران از صاحبان خود تبعیت می‌کنند در عوض دام‌های کوچک همواره در ارتفاعات خویش باقی می‌مانند. پایکوه‌های خشک دامنه‌های داخلی حد نهایی جایگاهی این دام‌های کوچک را تعیین می‌کند. و هرگاه گذار این دام‌ها اتفاقاً به سواحل دریای مازندران که نژاد گوسفندان بومی در آن متفاوت (و غالباً از نژاد موسوم به ظل) است بیفتد آشکارا روبه تحلیل می‌گذارند. مهاجرین که عموماً فاقد دام‌های کوچک‌اند در دو سطح کاملاً متفاوت جای دارند. این تفاوت تا حدودی نتیجه تمایز در تملک زمین است. زیرا وجود مالکیت بر زمین خود در امکانات تغذیه زمستانی دام‌ها مؤثر می‌افتد. مهاجر بی‌شبهه در اصل متعلق به طبقه‌ای فرودست‌تر بوده است. هر چند که در حال حاضر به سبب امکانات مساعدی که برای مشارکت او در بک اقتصاد فعال وجود دارد و همچنین به سبب اهمیت مقام او از لحاظ تملک زمین لزوماً آزر فراه کمتری نسبت به سایر طبقات اجتماعی برخوردار نیست.

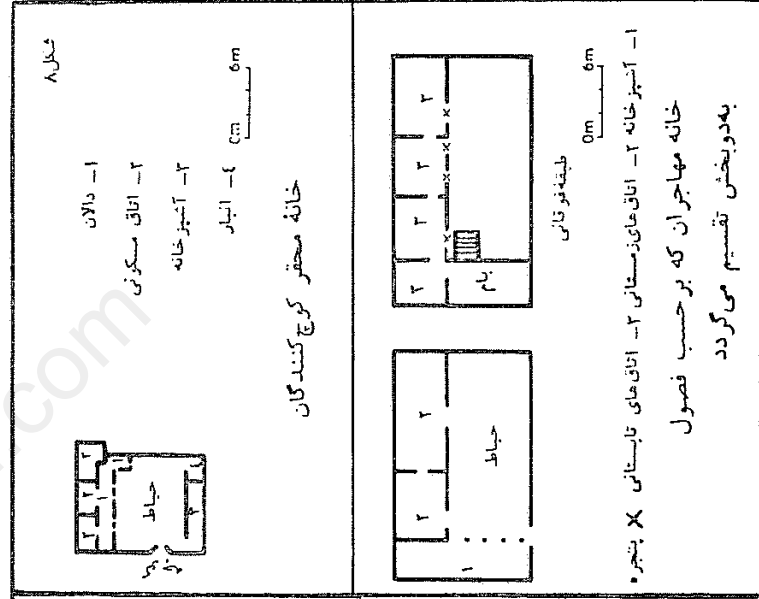
#### ب - مساکن روستائی

این تضاد اجتماعی به نحوی نمایان در سیمای مساکن روستائی

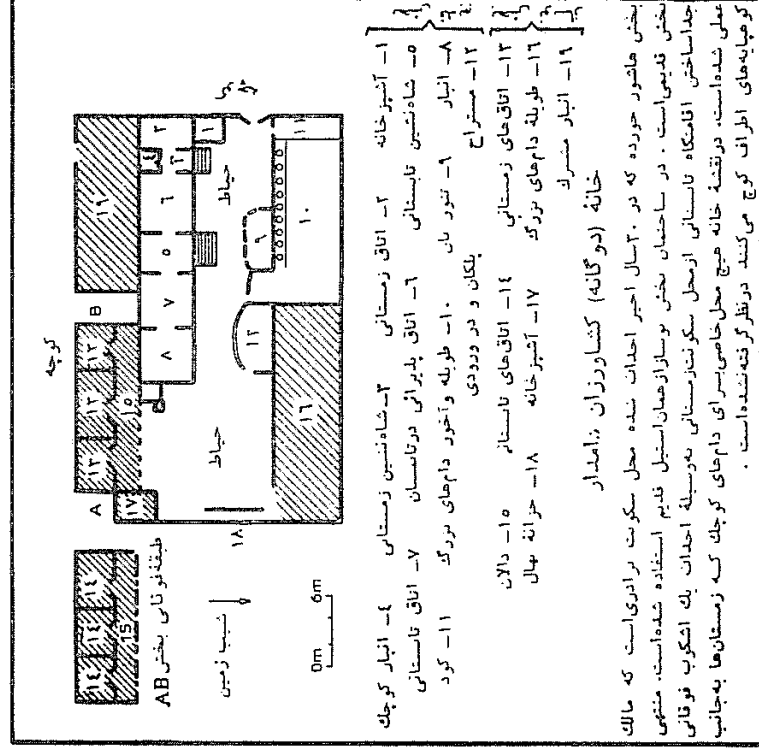
مشاهده می‌گردد به صورت تباینی آشکار میان خانه‌هایی وسیع با ضمائم مفصل، متعلق به کشاورزان دامدار که پرورش دهنده دام‌های کوچک‌اند و تمام سال را در ده باقی می‌مانند و مساکن کوچک بدون ضمیمه که متعلق به کوچ‌کنندگان است ظاهر می‌گردد. حتی زمانی که دام‌های کوچک، زمستان در غارها و جدا از مساکن انسانی بسر می‌برند آغل دام‌های بزرگ و کاهدان و انبارهای مختلف جائی درخور اهمیت در بخش اصلی خانه دارد. طرز قرار گرفتن این ضمائم بر اساس يك نقشه بسیار ساده است. یعنی آنجا که ابعاد خانه از حد مسکنی ابتدائی بادیوارهای متصل به هم تجاوز می‌کند خانه و ملحقات آن در دوردین محوطه‌ای میانی را در خود می‌گیرند (شکل ۸). در مساکن بسیار کوچک غالباً به این اکتفا شده است که بخش‌های مختلف خانه را مطابق بر روی یکدیگر قرار دهند. بدین معنی که آغل در بخش خلفی خانه با استفاده از شیب زمین تانیمه در خالک تعبیه می‌گردد و ذخیره کاه و علیق بر روی بام مسطح قسمت مسکونی جای می‌گیرد (عکس VA) مسکن کشاورزان دامدار که مدام مقیم سرزمین‌های مرتفع خویش‌اند، غالباً اوقات به دو بخش تابستانی و زمستانی تقسیم می‌گردد.

سرمای طاقت فرسای زمستانها مسأله سوخت را مطرح ساخته است که به نحو رضایت‌بخشی حل نشده است. آنچه که معمولاً بدین منظور اختصاص می‌یابد عبارتند از فضولات خشک شده دام‌ها، بوته خارهایی (Acantholimon و Astragalus) که از کوه‌های بلند جمع‌آوری می‌شود و گاهی استثناء زغال‌چوبی که از بازارهای مازندران (و علی‌الخصوص از سیوش، دهکده واقع در ناحیه‌آمل که بواسطه کوره‌های زغال‌پزی خود اشتها دارد) و یا از بازارهای تهران خریداری می‌شود. و این‌آخری بخصوص از زمانی که مقررات جدیدی در باب تولید زغال‌چوب از طرف

دولت وضع گردیده است. زمستان را کلیهٔ اعضای خانواده در يك اتاق كوچك واقع در طبقه هم کف سپری می کنند. در حالی که تابستان، ساکنان خانه در همهٔ اتاقهای طبقه هم کف متفرق می گردند و به خصوص به اتاقهای هواگیر که معمولاً اشکوب تازه ساختی را تشکیل می دهد پناه می برند. این جدائی میان محل اقامت تابستانی و زمستانی در خانه کسانی که نصلی از سال را درمازندران می گذرانند بسیار کمتر اتفاق می افتد. با این همه گاهی در چنین موردی نیز به خانه های دواشکوبه برمی خوریم که به تقلید از مسکن دائم ساخته شده است. زیرا بهر حال اقامت در خانه های دو اشکوبه نشانهٔ تجمل و نیک بختی است (شکل ۸). از اواسط قرن نوزدهم تنعم و رفاهی که از برکت نقش بازرگانی لاریجان به منطقه روی آورده است خود را در ساختمان بناهای چنداشکوبه ظاهر ساخته است. با این همه بخش عمده مهاجران زمستانی در خانه های بسیار کوچک گلی بسر می برند که تنها ضمیمهٔ آن طولی کوچک است که برای نگهداری حیوانات بارکش نهایت ضرورت را دارد (شکل ۸). حقارت ابعاد البته مانع لوندی منظر این قبیل مسکن نمی گردد که در همه حال تمیزتر و دلپسندتر از خانه های وسیع واقعاً روستائی هستند. سلیقه و توجهی که در احداث و تزیین خانه های مهاجران به کار می رود از برکت پولی است که اینان از اشتغالات تجاری و سایر فعالیتهای خود در کرانه های دریای مازندران کسب می کنند. این سلیقه معمولاً به صورت درهائی بانجاری ظریفانه و پنجره هائی با ابعاد بزرگ (عکس VB) خود را نشان می دهد. ولی جنبه های مشترکی در انواع مسکن مشاهده می گردد. این اشتراك صورت از لحاظ مواد و مصالح ساختمانی (زیرا که این خانه ها تقریباً همیشه از چینه ساخته می شود) و از لحاظ شکل بامهاست که سابقاً مسطح بوده اند و در حال حاضر روز



شکل ۸



شکل ۹ خانه های در ریشه

بروز بیشتر جای خود را به بامهای مستطیل شکل (البته کماکان ساخته شده از خشت خام) با شیب بسیار ملایم می دهد. احداث این قبیل بامها به تقابلهای از خانه های چوبی تابستانی از زمان سلطنت رضاشاه پهلوی و تحت تأثیر وی باب شده است و سپس با اقامت تابستانی عده ای از ساکنان پایتخت بخصوص در پلور و آب گرم بر تعداد آنها افزوده گردیده است.

#### ج - رژیم زمین داری - مالکیت و بهره برداری از زمین

به سبب نتایج اغواکننده ای که معمولاً از بررسی های مستقیم و بلاواسطه بدست می آید هیچگاه نمی توان به درستی دریافت که این تمایزات بارز اجتماعی تا چه حد منجر به بروز تضادهای واقعی در مالکیت زمین می گردد و انعکاسات این سلسله مراتب اجتماعی بهره برداری از زمین در واقع امر بر چه روال بوده است. بهر حال این اراضی بلند همواره در قلمرو مالکیت های صرفاً روستائی قرار داشته است، بدون این که هیچگاه یک ده بطور یکپارچه به مالکیت یک فرد معین درآمده باشد. در این میان تنها استثناء ده نوا است که از املاک سلطنتی بوده در ۱۹۵۷ میان روستائیان تقسیم گردیده است. از این مورد خاص که بگذریم مالکیت های بسیار کوچک، بر سایر انواع بهره برداری همیشه تفوق داشته است. به ما گفته شده که وسعت متوسط املاک در زمینهای آبی حداکثر در گزنک به یک هکتار می رسد. ولی به طور معمول این املاک در رینه بین ۲۰ تا ۳۰ آر و در اسک بین ۵۰ تا ۶۰ آر وسعت دارد. در رینه یکی از مطلقین محلی، که ما را با مسائل ده آشنا می ساخت، خود مالک ۴/۵ ری ۲۸۰ متر مربعی زمین بود که عبارت باشد از مائی به وسعت ۱۲ تا ۱۳ آر و تقسیم شده به ۸ قطعه. این مالک که قادر به تأمین خوراک دام های کوچک تقریباً پر شماره خود نبود

هر سال آنها را به رمه گردانی زمستانی می فرستاده است. مالکین بزرگ که البته شماره آنها معدود است در گزنک و گزنا بیش از ۴ تا ۵ هکتار، در اسک بیش از تقریباً ۳ هکتار و در رینه بیش از ۲ تا ۲/۵ هکتار زمین در اختیار نداشته اند. در شرایط کنونی یعنی پس از مهاجرت های قطعی که اخیراً پیش آمده است نسبت خوش نشینان بدون زمین چندان زیاد نیست و عده آنها در هیچ نقطه ای از ۱/۱ عده خانوارها تجاوز نمی کند. نظر کلی بر این است که یک منحنی نرمال که اندکی به جانب مینا تمایل دارد می تواند بیان کننده وضع توزیع مالکین در رابطه با وسعت املاک باشد<sup>۶۶</sup>. بر این منوال نابرابریهای موجود در امر مالکیت با نتایج ناشی از مهاجرت های فصلی دارندگان زمین در آمیخته است و شرایط لازم برای بوجود آوردن بسیاری از قراردادهای استیجاری را فراهم می آورد. در مورد زراعت آبی عرف غالب، نوعی اجاره داری با پرداخت حق مالکانه ای معین است که از زمره خصوصیات بارز این سرزمینهای قدیم با زراعتی نسبتاً ثابت بشمار می رود. بهای اجاره زمین در رابطه با آب بهای آن و فشار جمعیت در محل گران بوده است. در رینه برای زمینهایی که در ماه دوبار آبیاری می شده اند میزان اجاره ۱۲ من ۳ کیلوئی گندم برای یک ری ۲۸۰ متر مربعی بوده است که عبارت باشد از ۱ کنتال گندم به هکتار. در گزنک، ده واقع در عمق دره با جمعیت ضعیف و مهاجرت جدید اجاره بهای زمین آشکارا

۶۶- غرض اینست که اگر بر مبنای عده مالکین و وسعت املاک آنها یک منحنی تهیه

کنیم؛ کسانی که جزو زمین داران بزرگ و یا افرادی با زمین بسیار ناچیز هستند عده نسبتاً کم را تشکیل می دهند و در عوض مالکین متوسط الحال اکثریت بزرگی را به وجود آورده اند. این چنین توزیع را به وسیله منحنی نرمال یا منحنی گوس « Courbe de Gauss » نمایش می دهند. مترجم.

کمتر از رینه و عبارت از ۸ من گندم و ۲۰ من کاه (معادل ۲/۴ من گندم) بوده است. در اسك و رینه اجاره‌بهای زمینهایی که یکبار در ماه آبیاری می‌شده‌اند ۸ من گندم برای یک‌ری زمین بوده است. در این‌گونه قراردادها کلیه مخارج ناشی از کشت به‌عهده بهره‌بردار بوده است. هزینه‌های اساسی عبارت بوده است از مخارج مربوط به شخم و خرمن‌کوبی غله، که برای انجام آن می‌باید به صاحبان گاوهای نر که تعداد آنها در ناحیه بسیار اندک است، متوسل شد. اینان عموماً عبارت از مالکین متوسط و یا مالکین کوچکی هستند که ممر اعاشه اصلی آنها را همان عایدی حیوانات کاری تشکیل می‌دهد. بدین طریق در رینه ۷ جفت، در اسك و ارتفاعات کشاورز وابسته بان در پلور ۸ جفت، در نیکا ۱۰ جفت و در گزنك ۴ جفت گاو نر کاری وجود داشته است. در گزنك که حیوانات کاری آن قادر به رفع کلیه نیازهای موجود نبوده‌اند ناگزیر به ده مجاور خود گزنا متوسل می‌گردیده است. در پاره‌ای موارد به قراردادهایی برمی‌خوریم که میان کشاورزانی منعقد می‌گردد که هر یک صاحب یک‌رأس گاو نر هستند و برای انجام امر شخم با هم شریک می‌شوند. اجاره بهای کار گاو برای شخم یک ری زمین ۸۲۰ مترمربعی از یک تومان پول تا ۴ کیلوگرام گندم (مثلاً مورد گزنك که تعداد دام‌های کاری موجود از عهده شخم زمین‌ها بر نمی‌آید) تغییر می‌کند. در ضمن تأمین خوراک حیوان نیز بر عهده بهره‌بردار است. هزینه خرمن‌کوبی به وسیله گاو نر کاری معمولاً ۱/۲۰ محصول به اضافه خوراک حیوان است که در پاره‌ای موارد استثنائی به ۱/۱۱ محصول نیز می‌رسد. بر مبنای چنین قراردادهایی تنها نیمی از محصول نصیب بهره‌بردار می‌گردد. با توجه باین امر که تأمین بذر نیز بر عهده او قرار دارد و با فرض این که بازدهی متوسط محصول در حدود ۵۰ کنتال به هکتار

بوده باشد. شیوه تخمیس که به موجب آن تأمین کلیه ضروریات کشت بر عهده مالک زمین قرارداد و زارع تنها کار را در مزرعه تأمین می‌کند نیز وجود دارد. ولی قراردادهای این چنین، در سرزمینی که اجاره‌داری زمین در واقع نوعی فعالیت اضافه در برابر بهره‌برداری مستقیم به حساب می‌آید، جز بندرت به چشم نمی‌خورد.

بنابراین در لاریجان در برابر نوعی دموکراسی روستائی مبتنی بر سلسله مراتب طبقاتی قرارداری، بدون این که نابرابری‌های موجود زننده و چشمگیر بوده باشد. توجهی به وسعت مطلق زمینهای قابل آبیاری و کمی‌شماره حیوانات کاری مبین سطح معیشت پائین کشاورزان است. بازدهی زمینهای آبی می‌تواند ۱ کنتال بوده باشد که می‌باید درآمد حاصل از یک رأس دام بزرگ و در حدود ۱۰ رأس دام کوچک به آن افزوده شود. می‌بینیم که از روزگاری دراز دست‌زدن به مهاجرت زمستانی اجتناب ناپذیر می‌نموده است. باری باید دید جوامعی که این چنین سخت در سرزمین‌های محقر خویش در مضیقه بوده‌اند چگونه در برابر فشار جمعیتی معاصر عکس‌العمل نشان داده‌اند.

د - عمل و عکس‌العمل معاصر - توسعه و تنزل زندگی کوه‌نشینان

گرچه هیچک از اسناد و مدارک موجود اجازه نمی‌دهد تا در منطقه بدرستی منشأ فشار دموگرافیکی را که سراسر ایران عرصه خود ساخته است معین ساخت، لا اقل می‌توان گمان برد که این پدیده امری زودرس بوده است. در ۱۸۷۴، ناپیر جمعیت رینه را به ۲۰۰ خانوار برآورد



کرده است<sup>۶۷</sup>. و این جمعیت امروز دوبرابر شده است. سیر انحطاطی اسك که با ازمیان رفتن نقش سیاسی و اداری آن آغاز گردیده بی شبهه وضعیتی استثنائی و علیحده بوده است. این دهکده ها عملاً فاقد امکانات برای توسعه بخشیدن به اراضی آبی خود بوده اند، چه کلیه آنها و کلیه زمینهای موجود را از قدیم ترین روزگار مورد استفاده قرار می داده اند مهاجرتهای زمستانی به جانب سرزمینهای ساحلی دریای مازندران، که از اواخر قرن نوزدهم بر اثر تراکم شدید جمعیت آغاز گردیده است، بیش از حد معینی توسعه نگرفته است و جمعیت به ناچار رو به جانب مناطق کوهستانی نهاده است.

#### ۱- کوههای کشاورز و اوج زندگی کوه نشینی

علاوه بر نقش دامداری، کوهها همیشه امکانات قابل توجهی برای فعالیت های زراعی فراهم آورده اند. کشت دیم بهاری گاهی از اوقات در اعماق پست دره ها که به صورت طشتک هائی تقریباً بسته، متشکل از طبقات آندزیت با خاکی حاصلخیز، بوده اند بخوبی مستقر گردیده است. نظام زراعی گاهی برگردش دوساله غلات و آیش قرار دارد و گاهی بر زراعت های موقت که پس از یک سال کشت و کار، زمین را متوالیاً چند سال به حال خود رها می کنند، و یا پس از دو یا سه سال کشت پشت هم، به زمین استراحتی طولانی می دهند. بهر حال در این نظام نه از استعمال کود خبری، بوده است و نه از آتش زدن پوشش گیاهی طبیعی. و همه چیز دقیقاً از ریزش باران در سال تبعیت می نموده است. کشتهای زمستانی که بلر افشانی آن در اواخر اوت انجام می شود در ارتفاعات پائین تر، یعنی بلافاصله

در بالای دست مساکن دائم کنونی ظاهر می گردد. ازمیان این اراضی کوهستانی تنها پلور بوده است که امکانات آبیاری در آن فراهم است. این اراضی که در ارتفاع ۲۳۰۰ متری نزدیک انحنای رودخانه لار گسترده شده است با استفاده از این امتیاز به صورت مرکز کشاورزی اسك درآمدی است. در پلور آب در بهار فراوان است. و تنها در پائیز آنرا سهمیه بندی می کنند. کشت دائم را در این محل می توان با اقدام به زراعت متناوب غلات و سبزی ها (نخود، لوبیا، سیب زمینی) پادار ساخت و تنها فقدان نسبی کود سبب توسل به آیش می گردد. تناوب به صورت کشت دوره های غلات، آیش و سپس سبزی؛ یا به صورت کشت سبزی و باز سبزی و بعد آیش و غلات و حتی گاهی به صورت یک گردش دوساله مستقر گردیده است. سوای این مورد استثنائی کلیه اراضی مزروعی در منطقه کوهستانی در اختیار کشت دیم است. شك نیست که بهره برداری از این اراضی قدیمی است. کوچی در ۱۸۴۳ به وجود مزارع محصور در دیواره های سنگی واقع در مناطق کوهستانی اشاره می کند<sup>۶۸</sup>. تقریباً چهل سال قبل بهره برداری از این اراضی عمومیت داشته است و به هنگام بهار دامنه های دماوند با انبوه کارگرانی که بدان رو می آورده اند جان می گرفته است. این کارگران تابستان را در آلونک های سنگی، که سقف آنها را غالباً چادری سیاه می پوشانیده است در محلی بالاتر از مراکز اقامت دائم مستقر می شده اند. علائم و نشانه های این دوره بهره برداری شدید در همه جای کوهستان قابل رؤیت است. دیواره های سنگی که هم اکنون برجاست، حاشیه مزارعی را که بدین سان از گزند رملها مصون می مانده اند، نشان می دهد. توسعه این زراعت دیم به جانب ارتفاعات قابل توجه بوده است و اوج این توسعه به حدود سالهای ۱۹۳۰، یعنی زمانی می رسد که بوبك، به اتکای بررسی هائی که در سال

۱۹۳۶ به عمل آورده است<sup>۶۹</sup>، حدنهایی آن را در ارتفاع ۹۲۰۰ متری، بالادست ملار، واقع در دامنه‌های شمالی کوهستان، تعیین می‌کند. در دامنه‌های جزئی هم، در کوههای اسک و رینه، به شواهد عدیده‌ای برمی‌خوریم که بوجود تعداد زیادی بهره‌برداریهای کشاورزی، تا ارتفاع ۲۷۰۰ - ۲۶۰۰ متری گواهی‌دارد. بدین‌سان کشاورزی به‌زندگی دامداری تابستانی پیوند می‌خورد و بخش‌هایی از ارتفاعات لاریجان تحت تأثیر فعالیت‌های انسانی سخت دگرگون می‌شود.

#### ۴- مهاجرت جدید به‌جانب تهران

آنچه در فوق آمد در واقع نمایشی از وضع گذشته است. از ربع قرن پیش، با پیدایش یک‌کانون جدید جذب مهاجر، یعنی تهران، که با توسعه خارق‌العاده آن پس از سالهای ۳۰ آشنائیم، از فشار دموگرافیک بر ناحیه لاریجان کاسته شده است. این نوع جابجائی جمعیت، که شامل عده نسبتاً پرشماره‌ای می‌گردد، بخصوص تحت اشکال ابتدائی نوعی مهاجرت موقت ظاهر می‌شود. بطوری‌که استقرار دایم در حوزه تهران هنوز نسبتاً محدود مانده است و اهمیت آن از مهاجرت به‌جانب دریای مازندران بمراتب کمتر بوده است. و این امر خود نشانه نارس بودن پدیده مهاجرت و دلیل بی‌ثباتی جریانهای مهاجرتی است. بدین‌منوال بوده است که در اسک، که عرفاً وابستگی‌های بیشتری با مناطق ساحلی دریای مازندران داشته است، مهاجرت زمستانی به‌جانب تهران تنها شامل یک‌دهم

۶۹ - Bobek (H.), Die Verbreitung des Regenfeldbaues in Iran, Festschrift J. Sölch, Wien, 1951, pp. 9-30; cf. p. 23.

جمعیت می‌گردد و درنوا از این مقدار هم کمتر است. ولی درگزنگ‌هوازه‌های میان این دو جریان مهاجرتی ایجاد می‌گردد و این توازن را شاید در رینه و شاید هم در دهات مرتفع دامنه‌های شمالی مانند فیره بتوان دید. در گزنا سیر مهاجرت به‌جانب تهران بر مهاجرت به‌سوی کرانه‌های دریای مازندران محتملاً پیشی می‌گیرد. گرچه ارائه قرائنی صریح در این زمینه غیر ممکن است ولی به‌صورت می‌توان احتمال داد که در سطح تمام منطقه مهاجرت به‌جانب تهران به‌طرز نا‌محسوسی کم‌تر از مهاجرت به‌سوی کرانه‌های دریای مازندران است. مشاغلی که مهاجران بدان می‌پردازند بسیار متنوع بوده و علی‌الخصوص جنبه بازرگانی دارد و وابسته به سنت‌های دیربای تجاری است که در حول و حوش رجا ده مازندران ریشه داشته است. از اینجاست که اکثر مهاجران گزنا را فروشندگان دوره‌گرد برنج تشکیل می‌دهند. این طووفان کالای خود را بارالغ کرده در کوچه‌های تهران عرضه می‌کنند. هرچند که امروز برنج بیشتر به‌وسیله فروشندگان عمده تهیه می‌شود و در مازندران مستقیماً توسط اینان خریداری می‌گردد.

بهر حال حجم مهاجرت به‌جانب تهران بر مهاجرت به‌سوی کرانه‌های دریای مازندران می‌چربد و شماره کلی کوچ‌کنندگان زمستانی از لحاظ اهمیت کلی یادآور مهاجرتی است که شواهد مربوط به قرن نوزدهم به‌نظایر آن اشاراتی دارد. گرچه در اراضی حاصلخیز گزنگ و در اسک، که پس از افول سیادت سیاسی خویش به‌سرعت جمعیت خود را از دست داده است شماره کلی مهاجران از ثلث و یا دو پنجم جمعیت تجاوز نمی‌کند و در نوا، رقم مهاجرین ب‌زحمت به‌نسبتی مشابه گزنگ و اسک می‌رسد. در عوض در طهنه محتملاً نیمی از جمعیت، و در رینه مطمئناً بیش از نیمی از جمعیت

دست به مهاجرت می‌زنند و در گزنا رقم مهاجرین تقریباً به  $\frac{1}{4}$  جمعیت بالغ می‌شود. بالاترین رقم مربوط به پاره‌ای از دهکده‌های بسیار فقیر دامنه شمالی است. در فیره مثلاً از ۱۳۰ خانوار تنها ۱۲ خانوار زمستانه‌ها را در ده باقی می‌مانده‌اند.

### ۳- انحطاط زندگی روستائی و توسعه شبانی در ارتفاعات

تأثیرات این کوچ‌نشینی بلافاصله در منظره روستائی مناطق کوهستانی خودنمایی می‌کند. بطوری که پایین آمدن حدنهایی کشت از لحاظ ارتفاع چشمگیر بوده است و اهمیتی را که این امر در سالهای ۳۰-سالهایی که در آن جریانهای جدید مهاجرتی ظاهر گردیده است- حایز بوده نشان می‌دهد. و نتسل در ۱۹۳۹، حدنهایی کشت را در دامنه‌های جنوبی و شرقی کوهستان در ارتفاع ۲۵۰۰ متری تعیین می‌کند<sup>۷۰</sup>. امروز این حد از ۲۳۰۰ متر ارتفاع تجاوز نمی‌کند و عملاً تا سطح دهکده‌های دائم‌بائین آمده است، مزارع محصور در دیواره‌های سنگی، که سابقاً به کشت غلات اختصاص داشته است، امروز به صورت اراضی موالی درآمده است که قلمرو چارپایان کوچک است.

تنها بخش کوهستانی که کشت در آن اهمیت خود را همچنان حفظ کرده است که هر سال تابستان سی خانوار کشاورز، که ثلث جمعیت اسک را تشکیل می‌دهند، همراه با پنج جفت گاو نر کاری و دام‌های بزرگ شیریشان بدان روی می‌نهند، در حالی که دام‌های بزرگ غیرشیری

Wenzel (H.), Das Hreastal am Demawend, Zeitschrift des Gesellschaft Für Erdkund, 1942, 1942, p. 66.

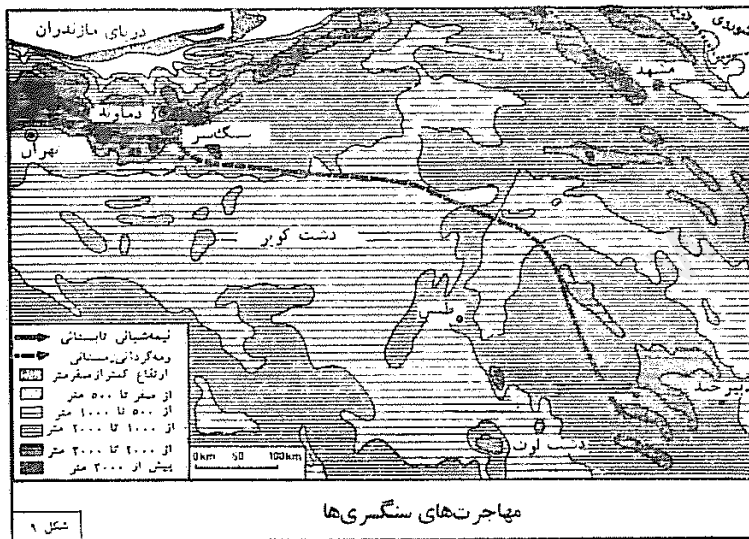
آنها همراه با بزها و گوسفندها، در مسافتی نه‌چندان دور، راه ارتفاعات مجاور اسک را در پیش می‌گیرند. لکن باید یادآور شد که پلور این امتیاز را، چنان که دانسته شد، مدیون شرایط خاصی است. در این ناحیه که اراضی زراعتی حاصلخیزش در ارتفاع ۲۳۰۰ متری قرارداد و خانه‌هایش در ارتفاع ۲۲۵۰ متری. مرکز تجمع جمعیت از لحاظ ارتفاع در حوزه مسکن دائم است و امکانات آبیاری که استثنائاً برای منطقه فراهم است نشان می‌دهد به چه سبب جمعیت این چنین به این اراضی کوهستانی دل بسته مانده است. پلور در واقع آخرین بازمانده اراضی زراعی کوهستانی است و این بدان سبب که در گذشته نه تنها این سرزمین پست‌ترین ناحیه کوهستانی بلکه تنها کوهستانی بشمار می‌رفته که در آن کشت آبی مرسوم بوده است. ضرورت تأمین شیر برای معدودی خانواده‌های تهرانی که تابستانها را در ویلاهای خود در همان حوالی می‌گذرانیده‌اند به نوبه خود در تشویق ساکنان پلور به عدم ترك منطقه مؤثر افتاده است. با این همه در حال حاضر بهره‌برداری کشاورزی در حدود پلور کاملاً بی‌اهمیت و غیر اساسی است. اجاره بهای زمین در اینجا بطور استثنائی پایین و در حدود ۴ من گندم برای یک ری زمین است. و این تقریباً نصف نرخ مرسوم در اسک است. و سبب آن را باید هزینه زیاد حمل و نقل محصول تازه دانست که قیمت تمام شده را به همان نسبت بالاتر می‌برد. مصداق عینی این به صرفه مقرون بودن زندگی کوه‌نشینی را در تحول چشمگیر پلور به صورت مسکن دائم می‌توان دید: امری که استقرار ده‌ها در این ناحیه مرتفع امکان‌پذیر می‌کند. این سیر تحول از دام‌های بزرگ آغاز گردیده است که سابق بر این سراسر زمستان را در کوه می‌گذرانیده‌اند و از علوفه‌ای که انتقال آن به اسک به راحتی میسر نبوده است، تغذیه می‌گردیده‌اند.

هم اکنون پنج خانوار تمام فصل زمستان را در پلور باقی می‌مانند و وطن قوی می‌رود که در آینده برعهده آنها افزوده گردد.

بدین قرار، دهکده‌ها بیش‌ازپیش به‌جانب اراضی آبی خود روی می‌آورند. و اما زندگی دامداری کوهستانی نیز خصوصیات گذشته خود را حفظ نکرده است. بی‌هیچ تردید مهاجرت به‌سوی تهران و یا کوچ‌قطعی به‌جانب مازندران موجبات کاهش شماره دام‌های کوچ‌را، که انتقال آنها به‌هنگام زمستان مقدور نبوده، فراهم آورده است. بخصوص که سیر قهقرائی سطح زیرکشت از میزان علوفه مورد لزوم در فصل سردکاسته است. از سوی دیگر از لحاظ مکانی نوعی توجه به‌جانب کوه‌های کشاورز قدیم، که در گذشته دام‌های کوچ‌را جداگانه در آنها نگاهداری می‌کرده‌اند و پستی‌های علف‌خیز آنها از جاذبه‌ای خاص برخوردار بوده، پیدا شده است. به‌رحال دهنشینان تنها وسعت محدودی از این کوه‌ها را اشغال کرده‌اند.

جای خالی این دهنشینان را چادرنشینان پر کرده‌اند. بی‌شبهه اینان را نمی‌توان در منطقه دماوند تازه‌وارد دانست زیرا که از گذشته‌ای دور جبهه‌های جنوبی و شرقی این کوهستان را در اختیار داشته‌اند و هم‌اکنون نظیر گذشته در ازای حق مرتع از چراگاه‌های خالصه استفاده می‌کنند و رمه‌هایشان زمستان‌ها را در کنار رمه‌های دولتی در کوهپایه‌های کم‌رود و در مراتع دولتی به‌چرا مشغول می‌شوند. ولی واقعه تازه، دخول گله‌های چادرنشینان در مقیاسی وسیع به‌چراگاه‌های مربوط به دهکده‌هاست. حق مرتع، که یا آن را مستقیماً به صندوق دهکده می‌ریزند و یا تسلیم اجاره‌داران عمده مراتع کوهستانی کنند، از یک تومان تا سه تومان برای هر رأس دام کوچک، بر حسب وضع مرتع و قرار گرفتن آن در ارتفاعات مختلف

تفاوت می‌کند. این وضع شامل حال چندین ده‌هزار رأس دام، که در سراسر منطقه کوهستانی پراکنده‌اند، می‌گردد، کوچ‌نشینان که همگی به فارسی سخن می‌گویند در سراسر منطقه بنام «سنگسری‌ها» مشهورند، منتسب به‌هملی به‌نام «سنگسر» واقع در شمال‌سمنان که اقامتگاه زمستانی خانواده‌هاست. این گروه در واقع نیمه‌شبانانی هستند که تابستان را در زیرسیاه چادرهایشان در دامنه کوه اقامت می‌گیرند و زمستان را در مسکنی ثابت واقع در پای کوه. با این‌همه خط‌سیر رمه‌ها و شبانان کاملاً متفاوت است. فرود نیمه‌شبانان از ارتفاعات کوهستانی دیرتر از اعضای خانواده آنان آغاز می‌گردد (خود نیمه‌شبانان در نخستین نیمه اکتبر به‌جانب کوهپایه‌ها شروع به حرکت می‌کنند. در حالی که افراد خانواده آنان در نیمه دوم سپتامبر به این کار دست زده‌اند). مسافتی را که



گله‌ها برای اقامت زمستانی طی می‌کنند معمولاً بسیار طولانی است و تا منطقه طبس و بیرجند و کویر لوت ادامه می‌یابد و نیمه‌شبانان تقریباً چهار ماه از سال را در این مناطق رحل اقامت می‌افکنند. زمانی که در فاصله بیلاق و قشلاق می‌گذرد نیز چهار ماه است (دوماه برای رفتن به قشلاق و دوماه برای بازگشت از آن) و چهار ماه باقی‌مانده را نیز گله‌ها در بیلاقیات دماوند می‌گذرانند.

این رمه‌گردانی، که به زندگی نیمه‌شبانی تابستانی پیوند خورده است از رویدادهای نسبتاً نوپدید منطقه است. در قرن نوزدهم رمه‌های چادر نشینان زمستان‌ها را در پایکوه‌های تهران می‌گذرانیده‌اند. سون‌هدن<sup>۷۱</sup> به هنگام صعود به دماوند در جلگه‌های ورامین به آنان برخورد کرده است. «هداوندها» یا «هوداوندها» که کال - روزنبرگ<sup>۷۲</sup> از آنها نام می‌برد، به گروه‌هایی مرکب از ۱۵ تا ۲۰ چادر تقسیم می‌شده‌اند و تابستان را در سرزمین لار می‌گذرانیده‌اند. بروگشن<sup>۷۳</sup> شماره کلی آنها را ۳۰۰ نفر

Hedin (Sven), op. cit. p. 22. - ۷۱

Call - Rosenberg, op. cit., p. 121. - ۷۲

Brugsch, op. cit., I, p. 285. - ۷۳

«هلون» باشد که نویسنده اندکی پیشتر (ایشاً از همان کتاب صفحات ۲۸۲-۲۸۳) با آنها در فاصله ده افدشه و معبر گوش‌خانه، یعنی بروی دامنه پایکوه تهران و قبل از ورود به دره لار برخورد کرده است. بروگش یادآوری می‌شود که اینان به هائلرخن خود درازای استفاده از مراتع بهره‌مالکانه‌ای در حدود ۱۵۰۰ تومان می‌پرداخته‌اند. در واقع محتمل است که هائلرخن نقش واسطه را میان ایلات و قدرت سلطنت ایفا می‌کرده است و این تقریباً همان مکانیسی است که کوچی Kotschy چندسال پیش از این تاریخ به آن اشاره کرده است.

تخمین می‌زند و گوینو از اینان بنام «الوندها» و بعنوان يك عشیره ترك نام می‌برد<sup>۷۴</sup>. حتی پیش از این تاریخ، یعنی در اواسط سده نوزدهم ناحیه تهران (و علی‌الخصوص دهات مجاور شاهزاده‌العظیم) میعادگاه زمستانی نیمه‌شبانانی بوده است که کوچی در ۱۸۴۳، در سرزمین لار به آنها برخورد کرده است. اینان از افراد فقیری تشکیل می‌شده‌اند که قسمت عمده سال را در کوهپایه می‌گذرانیده‌اند و کوچ تابستانی آنها در حوزة دماوند تا آخر ماه ژوئیه طول می‌کشیده است. این نیمه‌شبانان، چراگاه‌های مورد نیاز خود را از دولت به اجاره می‌گرفته‌اند و کره و شیرتازه خود را پس از يك راه پیمائی طولانی شبانه، صبحگاهان به بازار تهران عرضه می‌داشته‌اند<sup>۷۵</sup>. دقیقاً در همین ناحیه بوده است که کوچ‌نشینان شتردار از قبیله‌های

A. de Gobineau, Voyage en Perse, Le Tour du Monde, II, - ۷۴

17. (2), pp. 17-48, cf. p. 17. - سرگرد امیل دوپوسه :

Emile Luchoussat, Les chasse en Perse, Le Tour du Monde, VI, 1862

pp. 113-128, (2) به نوبه خود خطر نشان می‌سازد ایلاتی که وی در جلگه ورامین به آنها

برخورد کرده است معمولاً به زبان ترکی تکلم می‌کرده‌اند. به حال این ایلات اصطلاح یورت را برای سیاه‌چادرهای خود بکار می‌برده‌اند. (Stack, op. cit., p. 172) آثار مربوط به ابتدای قرن نوزدهم نشان می‌دهد که حتی در جلگه ورامین دهاتی وجود داشته است که در آن به زبان ترکی سخن گفته می‌شده است.

(W. Ouseley, Travels in Persia, Londres, 1819-23, t. III, p. 208)

این هداوندما که به امر کریم‌خان زند به حدود فارس کوچانیده شده بودند مجدداً

به عهد آغامحمدخان قاجار به ناحیه تهران بازگشت داده شده‌اند. نگاه کنید به :

Lambton, Landlord and peasant, p. 142.

Kotschy, op. cit., p. 51. - ۷۵

«گورگور» و «عرب» فصل خشک را به پایان می‌برده‌اند و رمه دام‌های کوچک و بزرگ خود را در بخش جنوبی این آتشفشان به چراو می‌داشته‌اند. کوچی بهنگام دیدار خود از ناحیه، قریب به ۵۰ چادر متعلق به این قبایل را تمیز داده‌است.<sup>۷۶</sup> چند سال پس از این تاریخ بوز<sup>۷۷</sup> وجود ایل «عربی» را که زمستانها به حدود تهران می‌آمده‌اند مؤکداً تصدیق می‌کند. در حالی که مسأله ایل «صلب‌پور»، که بروگش<sup>۷۸</sup> به وجودشان در منطقه تهران اشاره می‌کند و گویا از نژاد آسیای صغیر بوده‌اند و به پرورش دامهای کوچک اشتغال داشته‌اند و یا «کردی ایلاتی» که فیلیپی<sup>۷۹</sup> به آنها برخورد کرده، هنوز کاملاً روشن نشده‌است. البته در این که این ایل آخری از لحاظ منشأ کرده بوده‌است جای هیچ تردیدی نیست. بهرحال کلیه این ایلات یا از میان رفته‌اند و یا بعضاً در سنگسری‌ها که از جمله تازه واردین به ناحیه محسوب می‌گردند حل شده‌اند. در اواسط قرن نوزدهم بیلاق تابستانی سنگسری‌ها در شرق ناحیه بوده‌است و بوز با آن در شرق فیروزکوه برخورد کرده‌است.<sup>۸۰</sup> به نظر می‌رسد که اینان نیز در

Ibid., p. 53 -۷۶

Buhse, op. cit., p. 228 -۷۷

Brugsch, op. cit., I, p. 280 -۷۸

De Filippi, op. cit., pp. 255-56 -۷۹

Puhse, op. cit., p. 235 -۸۰

ومحلی بنام فولادمجله بوده‌است که ما نتوانستیم به دقت آنرا مشخص نمائیم. محتمل‌است که بتوان آنرا در قسمت "unsurveyed" در برگه ۱۳۹ از نقشه انگلیسی پیدا کرد بنام فولادمجله در کتاب ج. موریه J. Morier, Second voyage en Perse, traduction

این دوره نیمه شبانانی بوده‌اند که به مهاجرت‌های کوتاه مدت میان اراضی کوهستانی و مناطق قشلاقی کوهپایه دست می‌زده‌اند و شاید که پیشروی سنگسری‌ها به جانب مغرب مولود عدم توانائی آنان، و یا اصولاً کلیه چادرنشینی که زمستانها را در کوهپایه‌های تهران می‌گذرانیده‌اند، به حفظ نوع معیشت‌شان در برابر فشار ده‌نشینان بوده‌باشد. بهرحال کوهپایه‌هایی که محل اقامت سنگسری‌ها گردیده‌است از جمله مناطقی بوده که دست‌بشر در تغییر وضع ظاهر آن کمتر نقشی برعهده داشته‌است. طولانی‌شدن خط‌سیر زمستانی به‌صورت ضرورتی‌است که از دو جهت می‌توان آنرا توجیه کرد از سوئی توسعه گرفتن زندگی ده‌نشینی بوده‌است در کوهپایه‌های تهران که طبعاً جا را برای توسعه گله‌ها تنگ نموده‌است، و از سوی دیگر، بی‌هیچ تردید، افزایش قابل توجه شماره دام‌هاست که گله‌داران را ناگزیر کرده تا همراه با ایجاد مراتع کوهستانی در اندیشه جستجوی چراگاههای زمستانی برآیند. از جهتی ساختمان خاص مالکیت دام خود این نوع رمه‌گردانی زمستانی را تشویق کرده‌است. زیرا که جامعه چادرنشین به سلسله مراتبی سخت متباین منقسم گردیده‌است و مالکین بزرگ عده زیادی از شبانان را در مقابل پرداخت دستمزد به نگاهداری گله‌هایشان وامی‌داشته‌اند (در گله معمولاً بزهارا از گوسفندانی که متعلق به نژادهای مختلف سیاه و سفید هستند جدا می‌کنند). در دوم اکتبر ۱۹۵۸ به مالکی برمی‌خوریم که ۶ شبان به اختیار دارد و به تازگی

→ "française, Paris, 1818, t. II, p. 359" برمی‌خوریم که از آن بعنوان دهی با ۸۰ خانه

که در جلگه‌ای کوچک و محصور در کوه‌ها واقع شده‌است سخن می‌گوید. موریه در این محل به بسیاری از طوایف کوچ‌نشین برمی‌خوریم که ذکری از نام آنها به میان نیاورده‌است

از تسویه حساب تابستانی با آنها فراغت حاصل کرده است (عکس B VII) چادرنشینان علاوه بر پرداخت حق مرتع برای چراگاههای تابستانی، لازم است تا بهره مالکانه‌ای هم درازای، استفاده از مراتع واقع در حاشیه کویر بپردازند. به این سبب است که ترجیح می‌دهند تا بخش عمده‌ای از دامهای خود را در پاییز به قصابهای تهران بفروشند تا نخست اجاره‌بهای مراتع زمستانی را به حداقل برسانند و بعد بخش مهمی از دام‌ها را از انجام مسافرت دشوار زمستان معاف دارند.

#### ۵ - نتیجه :

لاریجان از اصیل‌ترین ریشه‌های زندگی روستائی کوهستانی در این حاشیه خشک کوههای شمالی است که بصورت یکی از ارکان مقاومت تمدن کشاورز باستانی ایران در برابر توسعه زندگی بدوی چادرنشینانی که خود مولود اغتشاشات و ناامنی‌های قرون وسطائی بوده است تجلی می‌کند این کانون دهقانی، بد یا خوب، بهرمنوال در برابر تهدید چادرنشینان به دفاع از خود برخاسته است و تشکیل امارت نشین کوچک و مستقلی را داده است که در نقش محافظ راههای ارتباطی وجودش توسط دولتیان تحمل شده است.

با بازگشت امنیت و آرامش و توسعه گرفتن سریع حوزه پایتخت، توازن دیرپای قدیم برهم خورده است و دایره زندگی در این کوهساران تنگ‌تر گردیده است. حتی امروز نیز دهکده‌های لاریجان برای مبادله با خارج جز چندراس دام و اندکی مواد لبنی چیز قابلی در بساط ندارند. به ناچار جاذبه زندگی در محیطی بادشواریهایی کمتر، مقاومت ناپذیر می‌نموده است. شرایط کنونی امنیت و ارتباط آسان موجب رها ساختن

کشت در زمین‌هایی که عملیات زراعی در آن بادشواری روبرو بوده گردیده است و در نتیجه در نهایت شگفتی زندگی ده نشینی در کوهها به سیر قهقرائی افتاده است. این چنین سیر تحولی در زندگی روستائی بی‌شبهه استثنائی و نتیجه تأثیرات بلا معارض پایتخت بوده است. مطالعه در کیفیت احوال دامنه‌های مشرف به دریای مازندران در سلسله البرز ما را در برابر واقعیت جدیدی قرار می‌دهد. زیرا که در اینجا زندگی کوهستانی به منتهای توسعه خود رسیده است.

\* \* \*

دره‌های کرج و چالوس می‌گردد و سپس از ناحیهٔ بیرون بشم - در لغت مصنون از یخبندان - که سرزمینی بریده بریده با عوارضی از نوع تپه‌است می‌گذرد و با عبور از آبادی بزرگ رودبارک به دشت کلار، که در کنار درهٔ سرداب رود به جانب بالا گسترده شده است می‌پیوندد. پیوند این سرزمین غنی در مرکز منطقهٔ جنگلی مرطوب با دره‌های بلند دامپور در دامنه‌های شمالی تودهٔ تخت سلیمان (که کاملاً دریای حدنهایی جنگل‌ها، در ارتفاع حدود ۲۴۰۰ متری قرار دارند)، ترکیبی کاملاً کوهستانی ایجاد می‌کند که ارتباطات نزدیک انسانی و دامی با سواحل دریای مازندران را کامل می‌نماید.

→

واستوارت Stewart، نبل از این که سفر خود را به ناحیهٔ کلارستاق و در کرانهٔ راست چالوس رود انجام دهند، از ناحیهٔ واقع میان عباس‌آباد و کلارآباد دیداری به عمل آورده‌اند: "J. Shiel, Itinerary from Tehran to Alamut and Khurrem-abad in May 1837, J. of the R. Geogr. Society, VIII, 1838, pp. 430-34, cf. p. 433"

بوز Buhse، در ۱۸۴۸ از کلاردشت بعنوان «دره‌ای حاصلخیز» و بسیار پرجمعیت نام می‌برد. ولی توصیف دقیقی از منطقه به دست نمی‌دهد. خط سیرهایی که کرچی "Th. Kotschy, Das Westliche Elburs bei Teheran, Mittheilungen der Kaiserlich-königlichen geographischen Gesellschaft, Wien, V. 1861, Abhandlungen, pp. 65-110, 1 carte"

در سفر ۱۸۴۲ خود انتخاب کرده تنها محدود به دامنهٔ جنوبی می‌گردد و نویسنده از حدگذراند هزارچم که مدخلی بردهٔ بلند خرم‌دشت است، فراتر نرفته است. نخستین مسافرانی که به توصیف از سرزمین‌های دامنهٔ شمالی البرز پرداخته‌اند دونفر انگلیسی بنام‌های جی.ب. شیل Shiel ←

## فصل سوم

### مناطق ساحلی دریای مازندران: کلاردشت و تخت سلیمان

بر دامنهٔ شمالی توده کوه تخت سلیمان، در سلسله البرز، دشت رسوبی وسیع کلاردشت با شیبی ملایم گسترده شده است، با ارتفاعی از ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ متر و انباشته از رسوباتی که ظاهراً به عهد سوم زمین‌شناسی می‌رسد<sup>۸۱</sup>. شاهراه ساحلی پس از این که مازندران را پشت سر نهاد وارد

۸۱- برای کلیه مطالبی که به اکتشافات جغرافیایی و ارتفاعات بلند این توده کوه مربوط می‌شود نگاه کنید به بوت Bout، دربو Derruau، درش Dresch و پیگی Péguy ماخذ ذکر شده در پیش، ۱۹۶۱، صفحات ۲۹-۲۷. درآمد اساسی برای بررسی، مطالعات و نقشه‌ها بوبک است:

"H. Bobek, Die Takht-c-Sulaimangruppe im mittleren Alburzgebirge, Nordiran, Begleitworte Zur gleichnamigen Karte 1/100000, Festschrift Zur Hundertjahrfeier der Geog. Ges in Wien, 1856-1956, Wien, 1957, pp. 236-264."

مرکب از یک نقشهٔ خارج از متن، دو شکل و هشت عکس که دید اجمالی و مقایسه‌ای مناسبی از مناظر انسانی دو دامنهٔ البرز در سال‌های ۳۰ به دست می‌دهد. رسیدن به این ارتفاعات از طریق مناطق مسکونی، مانند سایر نواحی کوهستانی بلند، در انجام شده است. شیل Shiel ←



### الف - جمعیت پذیری و مراحل بهره‌برداری از زمین

اراضی حاصلخیز کلار، در این اشکوب جنگلی کوهستانی که بهراتب آسیب‌پذیرتر از جنگلهای کرانه‌های پست دریای مازندران است، از دیرگهان گروههای انسانی را به‌خود جلب کرده‌است. اشیائی که ضمن حفاریات باستان‌شناسی به‌دست آمده‌است تعلق به دو دوره دارد: یکی به حدود سالهای ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح و دیگر به دوره ساسانی یعنی سده ششم میلادی<sup>۸۲</sup>. قبل از قرون وسطی نیز بخش‌هایی از منطقه

→

“J. B. Noel, A reconnaissance in the Caspian provinces of Persia, Geogr. J., 1921, (1), pp. 401-418, 1 Carte, 4 pl. phot., cf. p: 411, و ال. اس فورسکو: The Western Elburz and Persian: Azerbaidjan, Geogr. J., 1924, (1), pp. 301-318, et Les provinces caspiennes de la Perse, La Géographie, XLIII, 1925, pp. 341-357, cf. pp. 346-48” .

برده‌اند و تنها از جی. ب. نول گزارش نسبتاً دقیقی از ناحیه، همراه با چند تپه عکس، باقی‌مانده‌است هرچند که ظاهراً ال. اس. فورسکو نیز سراسر عرض این توده کوهستانی را طرنبوده‌است و خط‌سیارو، که از گردنه هزارچم می‌گذرد، بعدها مورد استفاده فریاستارک “Freya Stark, The valleys of the assassins, 1934 (cf. pp. 247-268, London, 1952” .

نیز قرار گرفته‌است. گزارش استارک، با همه این‌که رعایت صحت درباره‌ای مطالب آن نشده است، بسیار زنده و مفصل است.

Van Den Berghe (L.), Archéologie de l'Iran ancien, Leiden, ۱۹۲۰-۱۹۲۱, pp. 5. 6.

مسکون بوده‌است. یاقوت<sup>۸۳</sup> به آبادیهائی به نام حسن کیف، که امروز مرکز اداری دشت بشمار می‌آید، و بنفشه که هنوز تحت نام بنفشه ده نزدیک مدخل شرقی دشت برجاست و شهر کلار اشاره می‌کند و فریاستارک Freya Stark<sup>۸۴</sup> خرابه‌های نزدیک آبادی کیویتر را که در بخش پایین دشت چسبیده به تپه‌ای که هنوز نام کلار بر خود دارد واقع است، یادگار این شهر می‌داند. گواهی که این فرض به ظاهر موجه به نظر می‌رسد، معذک هیچ دلیل متقنی که بر صحت آن دلالت کند در دست نیست و کوچک بودن آثار موجود از لحاظ ابعاد سبب گردیده که رابینو<sup>۸۵</sup> معتقد شود که خرابه‌های کنونی، بازمانده قصری بوده‌است و نه یک شهر. بهرحال شهر اخیر نقش بسیار حساسی در حاشیه سرزمین وحشی دیالمه و سپس قرامطه اسماعیلی بازی کرده‌است و بعدها به وسیله مغولان ویران شده و جزئی از یک امارت نشین مستقل گردیده‌است که خاندان پدهوسبان از اواخر سده هفتم بلا انقطاع بر آن حکومت رانده‌اند. این وضع تا ۱۵۹۵ که شاه عباس روی از حمایت این خاندان بر تافت، ادامه داشته‌است<sup>۸۶</sup>. رونق این واحد سیاسی مستقل جز به یمن آبادانی سرزمینهای که پیشرفت آنها در دشت لار به سده هفدهم می‌رسد و همچنین با احداث شاهراه

۸۳- Yaqout, op. cit., p. 490

۸۴- Stark (F.), The site of the city of Kalar in kal'ar dasht, Geogr. J., LXXXIII, 1934, pp. 211-218.

۸۵- Rabino Di Borgomale, A Journey in Mazenderan, géogr. J., 1913 (2), pp. 435-454, et Mazandaran and Astarabad, op. cit.

۸۶- Rabino, Mazandaran, p. 144.